

اهداف دادرسی مدنی

حمیدرضا سیادت*

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۱/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۲/۱۱

چکیده

این مقاله به طرح این مسأله اختصاص دارد که تنوع و تفاوت در نظام حقوقی کشورها، از جهت هدفی که در رسیدگی‌ها و دادرسی‌های مدنی دنبال می‌کنند ناشی از نظام سیاسی و ایدئولوژی حاکم بر نظام حکومتی هر کشور می‌باشد. هرگاه نظام سیاسی در یک کشور، از نوع لیبرال باشد دادرسی، ماهیتی ترافعی به خود گرفته و وسیله‌ای جهت حلّ مناصمات خواهد شد. در نوع غیرلیبرالی که عموماً در کشورهای کمونیستی معمول و مجرا است دادرسی، هدف و رسالتی نه در خود دعوا بلکه در جامعه و نظم اجتماعی دارد تا اسباب تأمین عدالت اجتماعی و وسیله‌ی اجرای سیاست‌های کلی حکومت باشد.

واژگان کلیدی: فرمالیسم قضایی، دعاوی ترافعی، نظام قضایی لیبرال، تشریفات دادرسی، عدالت شکلی، نظام قضایی کارآمد، دادرسی منصفانه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* دانش آموخته‌ی کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل از دانشگاه کنت انگلستان.

hamidrsiadat@yahoo.com

مقدمه

یکی از مباحث مهم در حقوق تطبیقی، سؤال از اهداف دادرسی در دعاوی حقوقی و مدنی است. آیا هدف از آن، تأمین نظم اجتماعی و منافع عمومی است و باید آن را دارای رسالتی اجتماعی برشمرد یا برعکس باید آن را وسیله‌ای خنثی و بی‌طرف جهت تأمین حقوق و آزادی‌های فردی در اختلافات و مرافعات فی‌مابین افراد دانست؟

در بادی امر، پاسخ به این سؤال، سهل و قابل حصول به نظر می‌رسد و می‌توان سؤال را با توجه به نظام حقوقی داخلی یک کشور چنین پاسخ گفت: در هر نظامی از نظامات قضایی کشورها، نقش دادرسی در دعاوی مدنی این است که در هر دعوا، جهت فصل اختلاف، با توجه به وقایع و حقایق آن دعوا، قوانین و مقررات مدونه‌ی مربوط به آن را تعیین و به طریقی منصفانه بر دعوا اعمال نماید. نتیجه‌ی ظاهری و واقعی دادرسی هم چیزی جز رسیدن به یک رأی قابل اجرا نیست.

اما مشکل، در تعیین اهداف دادرسی در دعاوی مدنی وقتی پدیدار می‌شود که با نگاهی تطبیقی در مقام پاسخ به این پرسش برآییم که این اهداف در میان کشورهای مختلف چه تفاوت‌ها یا شباهت‌هایی با هم دارند؟ یا اینکه تا چه حد بر یکدیگر قابل انطباق‌اند؟ آیا در دنیای ما می‌توان تصور کرد که رسالتی جهانی و ماورای مرزهای ملی متوجه محاکمات مدنی می‌باشد؟

این سؤال که در ظاهر می‌تواند جوابی منفی در پی داشته باشد ما را به اینجا می‌رساند که شاید اشتباه باشد اگر فکر کنیم که مفاهیمی چون «دادگاه» و «قاضی» در همه‌ی جوامع و فرهنگ‌ها دارای یک معنا و با یک درجه از اهمیت و اعتبار هستند.^۱ این موضوع، دارای اهمیت کمی نیست و چگونه می‌توان امر محاکمه و دادرسی را بی‌هیچ پیش‌فرضی از هدف و مقصد آن، به‌خوبی به انجام رساند؟

اصولاً مشروعیت یک نظام حکومتی، ارتباط مستقیمی با هدفمند عمل کردن قوای سه‌گانه‌اش دارد و برای نظام دادرسی و قضاوت به عنوان یکی از این قوا باید معلوم باشد که می‌خواهد چه مسیری را در جامعه‌ی مربوطه‌اش طی کند و برای طی این مسیر، چه

1- Uzelac. Alan, ed, *Goals of Civil Justice and Civil Procedure in Contemporary Judicial Systems*, Springer, (2014), p.3.

لوازم و امکاناتی در اختیار دارد. غیر از این، ابهام در اهداف دادرسی باعث سردرگمی مراجعین به دادگاه شده و سبب می‌گردد که ای بسا اختلافی که قانوناً و اخلاقاً باید در دفتر قاضی و با علم او حل و فصل شود، به صورت غیرقانونی و غیراخلاقی و با استفاده از زور بازو و در کوچه و خیابان تصفیه حساب گردد؛ ضمن اینکه بحث پیرامون اهداف دادرسی، در مورد ممالکی که از وجود یک نظام قضایی ضعیف رنج می‌برند از ضرورت بیشتری برخوردار است تا بتوانند از طریق چنین بحثی نسبت به اصلاح و رفورم در نظام قضایی خود اقدام نمایند. برای این امر چاره‌ای جز این نیست که هدف از مقررات و قوانین آیین دادرسی مدنی و اعمال آن را دقیقاً مشخص نمایند.^۱

بحث در این نوشته با معرفی دو ایدئولوژی اصلی لیبرالی و مارکسیستی در دادرسی شروع می‌شود؛ سپس به عوامل اجتماعی دادرسی پرداخته خواهد شد.

در ادامه، بحث کارآمدی (اگرچه منطقاً از پیش شرطهای دادرسی محسوب می‌شود) مطرح خواهد شد؛ چراکه عاملی است که اقدامات و عملکردهای قوه قضائیه را به طور کلی جهت می‌دهد. در بحث هدف از دادرسی از زاویه‌ی دادرسی کارآمد، معلوم خواهد شد که چطور کارآمدی قوه قضائیه با گردن گرفتن تعداد زیادی از موضوعات متنوع به چالش کشیده خواهد شد. از طرف دیگر، کارآمدی اقتضا می‌کند تا تناسب‌هایی در عمل اعمال گردد.

۱- به عنوان مثال: دو نمونه از رفورم‌های بسیار معروف که یکی در قدیم از سوی فرانتز کلین (Franz Klein) در ۱۸۹۰ در اتریش و دیگری در زمان نسبتاً اخیر به وسیله‌ی لرد وولف (Lord Woolf) در دهه‌ی ۱۹۹۰ در بریتانیا نسبت به نظام دادرسی انجام شده است هر دو ریشه در دریافتی ژرف از اهداف قواعد شکلی در دادرسی داشته است. جهت اطلاع بیشتر ن.ک به لینک‌های زیر:

Klein Franz In: *Austrian Biographical Encyclopaedia 1815- 1950* (ÖBL). Volume 3, published by the Austrian Academy of Sciences, Vienna 1965, p. 378 f. (Direct links to S. 378 , S. 379).

http://translate.google.com/translate?hl=en&sl=de&u=https://de.wikipedia.org/wiki/Franz_Klein_%28Minister%29&prev=search.

متن گزارشی که لرد وولف ارائه نموده است در لینک زیر قابل رؤیت است:

<http://www.legco.gov.hk/yr06-07/english/bc/bc57/papers/bc570611cb2-1960-e.pdf>
(بازبینی شده در تاریخ ۷ مرداد ۱۳۹۴).

غیر از این موارد، امروزه کشورهای دیگری مثل هنگ‌کنگ، هلند و ایالات متحده نسبت به این مسأله، در سطح تحقیقات آکادمیک یا در سطح سیاست‌های اصلاحی - قضایی تمرکز و توجه جدی دارند. (Ibid, Uzelac, chapter 1, p.6.)

در بخش بعد، هدف از دادرسی، تنها در یک دعوا و به عنوان هدف قاضی و دادرس در کارش دنبال خواهد شد تا معلوم گردد که آیا هدف قاضی در دادرسی مدنی، فرمالیسم قضایی است یا به عدالت ماهوی هم توجه دارد؟

مسئله‌ی مهم دیگر این است که تعیین مرز کارهای محوله به قاضی، از نظر ترفعی و غیرترفعی بودن کجاست؟ او چگونه برای دنبال کردن اهداف دادرسی، تغییر نقش می‌دهد و عواقب ارجاع امور غیرقضایی به دادگاه‌ها چیست؟ همچنین باید مشخص شود که قاضی در امر جمع‌آوری دلایل در یک دعوا تا چه مقدار تکلیف و چه مقدار اختیار دارد و در این باره با انتظارات اصحاب دعوا چه باید بکند؟

در پایان سعی خواهد شد که هم برخی از مباحث مطروحه، به‌طور خیلی مختصر و فشرده بر نظام حقوقی ایران تطبیق داده شود و هم خلاصه‌ای از مباحث به عنوان نتیجه‌گیری مرور گردد.

۱) دیدگاه‌های اصلی در تعیین هدف از دادرسی‌های حقوقی (مدنی)

گفته می‌شود که در مورد اهدافی که می‌توان بر آیین دادرسی مدنی برشمرد هیچ اجماع و توافق عمومی میان حقوقدانان تطبیقی وجود ندارد؛^۱ اما با وجود این تفاوت‌ها، غالباً دیدگاه‌های حقوقدانان تحت‌تأثیر یکی از دو ایدئولوژی یا رویکرد اصلی قرار دارند که عبارتند از:

الف) رویکرد لیبرالی

این رهیافت، آیین دادرسی مدنی و مقررات مربوط به آن را وسیله‌ای جهت رسیدگی به اختلافات، فصل خصومت‌ها و حل دعاوی و مخاصمات فی‌مابین افراد می‌داند.

ب) رویکرد غیرلیبرالی یا مارکسیستی

در این رویکرد، آیین دادرسی مدنی و مقررات آن، وسیله‌ای جهت اجرای اهداف، عملکردها و سیاست‌های عمومی است. در مورد این رهیافت نمی‌توان نامگذاری واحدی انجام داد؛ چراکه سیاست‌های کلی هر کشور که بر نظام قضایی آن کشور اعمال می‌شود معمولاً در خدمت

1- Ibid.

پارادایم‌ها، سیاست‌های کلان و ایدئولوژی‌های اجتماعی همان کشور می‌باشد؛^۱ به همین خاطر در این مقاله از این رویکرد به رویکرد سوسیالیستی یا غیرلیبرال یاد می‌شود.

۱-۱) سابقه‌ی تاریخی دادرسی در کشورهای لیبرال

برای شناخت بیشتر رویکرد لیبرالی در دادرسی مدنی، لازم است به سابقه‌ی تاریخی آن اشاره شود.

سابقه‌ی تمرکز خاص دادرسی مدنی بر هدف حل و فصل منخاصات، از نظر تاریخی به دولت‌های لیبرال قرن نوزدهم میلادی می‌رسد. این هدف در شکل خالص فقط بر اجرای حقوق متعارض طرفین دعوا تمرکز دارد و عملکرد دادرسی مدنی در یک نظام لیبرال به دنبال ایجاد زمینه‌ای بی‌طرفانه در خدمت هر یک از طرفین دعواست.

دادرسی مدنی که به عنوان ابزاری در مقام واکنش دولت لیبرال عمل می‌کند باید امکانات و مقدمات لازم را برای طرفین دعوا به شیوه‌ای مهیا سازد که کمترین مداخله‌ی دولت و مقامات را به همراه داشته باشد.

حکومت لیبرال همان‌طور که در اقتصاد، سیاست عدم مداخله‌ی دولت در امور تجاری خصوصی و معاملات اقتصادی افراد را دنبال می‌کند در نظام قضایی هم باید از طریق دادن حداکثر قدرت و امکانات به هر یک از طرفین دعوا، از مداخله‌ی مستقیم در حیطه‌ی حقوقی پرهیز نماید؛ در واقع، اصل «مداخله‌ی حداقلی دولت، مسؤولان قضایی و قاضی در محاکمات» که از جمله اصول بنیادین آیین دادرسی لیبرال است نقش حکومت و قاضی را به یک داور مسابقه تقلیل می‌دهد؛ داوری که به صورت منفعلانه بازی طرفین دعوا را مشاهده می‌کند و فقط در پایان اگر لازم باشد دخالت کرده و تصمیمی اتخاذ می‌نماید تا برنده‌ی بازی را اعلام کند. وظیفه‌ی دولت در این نقش رافع اختلاف بودنش وقتی در پایین‌ترین سطح هزینه انجام گیرد مانع از آن خواهد بود که افراد و بخش خصوصی، در اختلافات فی‌مابین به طور خودسرانه متوسل به زور علیه یکدیگر شوند.^۲

1- Damaška, M, *The faces of justice and state authority*. Yale University Press, New Haven, (1986).

2- Ibid, Uzelac, p.7.

۲-۱) دادرسی مارکسیستی

دیدگاه مارکسیستی، در تعادل میان فردگرایی و حفظ منافع عمومی، جهت خاصی به دادرسی مدنی می‌دهد. مارکسیست با انتقاد از حقوق خصوصی، معتقد است سازوکاری که دادرسی مدنی را متمرکز بر حلّ مرافعه و فصل خصومت بین افراد می‌کند و در خدمت حقوق خصوصی، مالکیت خصوصی و افراد است ذاتاً بورژوازیکی و ضداجتماعی است. به نظر مارکسیست‌ها، چنین نظامی باید از دادرسی، ترد یا بازسازی شود.

لنین معتقد بود که ادعای بی‌طرف و ابژکتیو بودن نظام قضایی لیبرال، ادعای گزافی است. او اعلام کرد که نظام حقوقی بورژوازی تنها محدود به حقوق خصوصی است و به همین خاطر، این نظام حقوقی، بازتاب نظامی از دولت و حکومت است که مبتنی بر سرمایه‌داری، استعمار و استثمار است. لنین بر پایه‌ی چنین نظری معتقد بود نظام حقوقی باید سراسر آکنده از حقوق عمومی شود؛ بدین معنا که عدالت نظام قضایی باید غیرتوزیعی و در اصل وسیله‌ای در خدمت سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی دولت سوسیالیست باشد. از این جهت از نظر مارکسیست‌ها عملکرد حلّ اختلاف و رفع مخاصمه‌ی دادرسی مدنی در اصل دارای ارزشی در خودش نیست بلکه باید در زمینه‌ای وسیع‌تر یعنی اجرای اهداف سیاسی و اجتماعی مطلوب در نظر گرفته شود.

عنصر فردگرایانه، از منظر مارکسیستی نه تنها باید توسط اجرای اهداف اجتماعی کنترل و مهار شود بلکه با برداشتی منفی، به عنوان ته‌مانده‌ی مضر حقوق خصوصی و اموال خصوصی از آن یاد می‌شود و از نظر ایدئولوژیکی مذموم قلمداد می‌گردد.^۱ بنابراین در یک ملاحظه‌ی کلی، نسبت به یک نظام دادرسی مدنی که عملکردش به طور خاص بر مبنای اجرای اهداف و سیاست‌های کلی نظام سیاسی باشد ما با دو جنبه مواجه هستیم: یکی به حاشیه رانده شدن دادرسی و محاکمه‌ی مدنی به طور کلی و دیگری کنترل پدرسالارانه‌ی دولت بر مرافعات و دعاوی فی‌مابین افراد عادی و شخصیت‌های خصوصی.^۲

1- Ibid, p.7.

2- Uzelac. A, *Survival of the third legal tradition?* In: Walker J, Chase O (eds) *Common law, civil law and the future of categories*. Lexis Nexis, Markham, (2010), p.p.377- 396.

۳-۱) ارتباط دو رویکرد لیبرال و غیرلیبرال

میان دو رویکرد لیبرال و غیرلیبرال اگرچه تباین و جدایی کامل وجود ندارد ولی تعادل و تناسب میان آنها در نظام قضایی هر کشور در قیاس با کشورهای دیگر متفاوت است. چنانچه حکومت، دولت و مسؤولان نظام قضایی هر کشوری، هرچه بیشتر به فرد و آزادی‌های او اهمیت دهند به رویکرد اول نزدیک می‌شوند و رویکرد دوم را در خدمت رویکرد اول و حقوق و آزادی‌های افراد به کار می‌گیرند. در مقابل، در کشورهایی که حکومت و دستگاه قضایی به خود اجازه می‌دهند که به اسم محافظت از منافع عمومی و مصالح فرا فردی، در مراعات فی‌مابین افراد دخالت نمایند اصالت و محوریت با رویکرد دوم است.

حقوق حاکم بر دادرسی مدنی و مسؤولیت‌های مربوط به محاکمات حقوقی، با اراده‌ی زمامداران و فعلیت دادن به حاکمیت هر کشور، به یکی از دو رویکرد بالا متمایل می‌شود؛ اما در تمرکز و تمایلی که دادرسی مدنی به یکی از این دو رویکرد می‌کند تغییری ماهوی و ذاتی به نظام حاکم بر دادرسی مدنی داده می‌شود؛ بدین صورت که وقتی تمرکز نظام حاکم بر دادگاه‌ها بر رویکرد اول باشد دادرسی‌ها ماهیت ترافعی، حلّ دعوی و رفع معارضه‌ای به خود می‌گیرند که دائماً به مسایل اختلافی و تضاد منافع افراد در دعاوی می‌پردازد؛ در واقع در این حالت، کار دادگاه ایجاد سازش در موضوعات اختلافی مابین افراد است.

در مقابل، تمرکز برخی از کشورها بر رویکرد دوم و اعمال سیاست‌های عمومی بر عملکرد دادگاه‌ها و قوه‌ی قضائیه باعث شده است که با انتقال برخی مسؤولیت‌های غیرقضایی به ارگان‌های قضایی، صلاحیت‌ها و اختیارات دادگاه‌های مدنی و دوایر قوه‌ی قضائیه وسعتی به خود بگیرد و اهداف دیگری مثل مسایل مربوط به ثبت املاک و تصمیم‌گیری در موضوعات غیرترافعی، در قوه‌ی قضائیه دنبال شود؛

علاوه بر این، در برخی کشورها، اعمال سیاست‌های کلی بر مراجع قضایی باعث شده است تا دست‌یابی به اهداف فرا قضایی و امکان تأثیرگذاری بر سطوح بالای سیاسی، از طریق اقامه‌ی دعوا در دادگاه‌های مدنی وجود داشته باشد؛ مثلاً در ایالات متحده، همین مسأله باعث شد تا به گونه‌ای امکان اجرای خصوصی حق‌های مربوط به حقوق عمومی وجود داشته باشد؛ یا در برزیل می‌توان در یک دادگاه مدنی نسبت به اصلاح اقدام نامناسب دولت، طرح دعوا نمود.^۱

1- Ibid, Chapters. 6, (p.123- 141); 12 (p.245- 261) and 8 (p.167- 183) written by Marcus; Wambier; Fu.

۴-۱) قاضی، دستگاه قضا، حکومت

در تئوری، نظر و حتی در ظاهر دادرسی، توانایی‌ها و امکانات ضعیف طرفین دعوا از قدرت برتر قاضی متمایز می‌شود؛ اما در عمل و در واقع، دخالت حکومت و دولت که برای کنترل عملکردهای خصوصی طرفین و سوق دادن به سمت منافع و مصالح عمومی لازم است ممکن است در مراتب و مراحل مختلفی از دادرسی به وقوع بپیوندد و از اختیارات قاضی هم فراتر برود.

در اغلب کشورها، از دادگاه‌های محلی و ملی گرفته تا قضات و دادگاه‌های عالی، با انبوهی از مأموران حکومتی که اغلب تحت عنوان دادستان انجام وظیفه می‌کنند در هر لحظه و مرحله‌ای از دادرسی، همه تحت کنترل حکومت خواهند بود.

غیر از عملکرد این مأموران، اینکه قاضی ملزم به پیروی از آموزه‌های سیاسی حکومت است (آموزه‌هایی که یا به طور مستقیم اعمال می‌گردند یا از طریق مفهوم قانون‌گرایی که در نظام‌های سوسیالیستی به قانون‌گرایی سوسیالیستی معروف است) و همچنین این مسأله که قاضی در سطوح و مراحل زیادی (غیر از زمان دادرسی) و در مقاطعی که می‌بایست گزینش و منصوب شود یا انتخابش تجدید یا لغو گردد همه‌ی این موارد نشان از این دارد که قاضی، تحت کنترل و در معرض انتقاد و بازرسی است و اگر این مسأله همراه با اجرای سخت‌گیرانه‌ی سیاست‌های اجتماعی باشد نهایتاً به معطلی مبدل خواهد شد که به موجب آن، امر اقامه‌ی دعوا و دادرسی به حاشیه و انزوای کلی و موضع انفعالی در سطح جامعه کشانده خواهد شد.

در هر صورت قاضی، دستگاه قضا و حکومت، سه مؤلفه‌ی سرنوشت‌ساز در جهت‌دادن به امر قضا هستند و جهت تقسیم و ترتیب بحث در ادامه‌ی مطالب، نقش قاضی و دستگاه قضا در دادرسی، اگرچه از هم جدا نیستند، به تفکیک مورد ارزیابی قرار می‌گیرند تا معلوم گردد که اهداف دادرسی، از موضع هریک از آنها شامل چه چیزهایی است.

۲) اهداف دستگاه قضا در دادرسی

چنانکه از بحث در قسمت قبل نیز معلوم شد، نظام قضایی هر کشوری به عنوان یک نهاد حکومتی، اهدافی نهادی را دنبال می‌کند. در نگاه تطبیقی نسبت به نظام قضایی حاکم بر دادرسی مدنی، برخی از صاحب‌نظران، نقش و رسالت اجتماعی دادرسی مدنی در هر کشوری را چیزی مابین دو رویکرد پیش‌گفته (لیبرالیستی یا مارکسیستی) می‌دانند و نظام

قضایی هیچ کشوری را خالص و خالی از یکی از این دو نمی‌دانند؛ یعنی این‌طور نیست که در یک کشوری دادرسی مدنی منحصر به جنبه‌ی حلّ دعوا باشد یا فقط در خدمت سیاست‌های اجتماعی باشد بلکه واقعیت امر، نوسان بین این دو گرایش است. اما در این میان، برخی از صاحب‌نظران معتقدند که نظام دادرسی همه‌ی کشورها کاملاً قابل تطبیق به یکی از دو دسته‌ی لیبرالی یا مارکسیستی می‌باشد.^۱ در ادامه به این مسأله دقیق‌تر توجه می‌شود که نهادهای قضایی، از دادرسی در اختلافات مدنی چه اهدافی را دنبال می‌کنند؛ لکن چون کار قوه‌ی قضائیه فقط محاکمه و رسیدگی نیست، برای تعیین اهداف دادرسی لازم است کلیه‌ی عملکردهای آن مورد بررسی قرار گیرد.

۱-۲) اهداف اجتماعی

بعضی از صاحب‌نظران،^۲ رسالتی تربیتی را بر دادرسی مدنی مترتب می‌دانند از آن جهت که عملکرد پیشگیرانه‌ی آن تأثیری بر روی افراد می‌گذارد که از ارتکاب مجدد تخلفات ممانعت به عمل می‌آید. این موردی است که در قانون دادرسی مدنی روسیه، چین و همچنین کشورهای سوسیالیستی سابق دیده می‌شود، هرچند بعد از استقلال کشورهای اروپای شرقی، کمتر چنین چیزی در قوانین آنها دیده می‌شود. چنانچه این را بپذیریم که معمولاً نه افراد بلکه دولت‌ها و مقامات عمومی هستند که سیاست‌های فرهنگی، آموزشی و تربیتی را در جوامع خود اجرا می‌نمایند، در این صورت، نگرش فوق در قالب رویکرد دوّم یا دادرسی غیرلیبرال (سوسیالیستی) می‌گنجد.^۳ یکی دیگر از برنامه‌ها و سیاست‌های قضایی که بیشتر زیرمجموعه‌ی رویکرد غیرلیبرال محسوب می‌شود اجتماعی کردن عدالت قضایی است؛ بدین معنی که عدالت قضایی و دستگاه قضایی باید سبب اعتلا و ارتقای سطح عدالت در حوزه‌ی اجتماعی شود؛ لذا باید عدالت را در سطح وسیعی به نیازهای جامعه نزدیک کرد. این نظریه که توسط سیلوستری مطرح شد بیشتر در دهه‌ی ۱۹۷۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ در برخی کشورها رایج

1- Ibid, Uzelac, chapter 1, p.9.

۲- مثل: دیمیتری نوخرین و فو بولین.

3- Ibid, Nokhrin, chapter 9, (p.183- 205); Ibid, Fu, Chapter 8, (p.167- 183).

بوده است. امروزه هم به نوعی همین سیاست، حداقل در بعضی از کشورهای اروپایی دنبال می‌شود؛ چراکه توقع و انتظاری که از دادگاه‌های مدنی در جوامع اروپایی وجود دارد این است که در حین رسیدگی قضایی و دادرسی، باید برای طرفین دعوا شانس محافظت و دفاع از حقوق و آزادی‌هایشان تا حدّ ممکن وجود داشته باشد. این امر، از طریق قاضی و رفتار حکیمانه‌ی او در خلال رسیدگی و محاکمه قابل اعمال است؛ یعنی آنجا که او برای طرف ضعیف‌تر فرصتی مساوی با طرف قوی‌تر قایل است و سعی در برقراری تعادل و توازن در دفاع از حقوق طرفین دارد.^۱ در نتیجه، دیدگاهی که دادرسی مدنی را وسیله‌ای جهت ایجاد هماهنگی اجتماعی می‌داند، فاصله‌ی زیادی با اجتماعی کردن عدالت قضایی ندارد و این نگرش را هم باید در زمره‌ی رویکردهایی دانست که هدف از دادرسی مدنی را اجرای سیاست‌های اجتماعی و وسیله‌ای در خدمت تأمین منافع اجتماعی می‌دانند. دیدگاه استفاده از دادرسی مدنی جهت ایجاد وحدت، یکپارچگی و هماهنگی در جامعه، از جمله دیدگاه‌هایی است که در نظام قضایی روسیه و چین اعمال و اجرا می‌شود؛ خصوصاً در چین که تأکید بر این رویکرد به وسیله‌ی پلی که میان دعاوی مدنی با میانجی‌گری حقوقی و وساطت قضایی زده می‌شود همخوان و در یک راستا می‌باشد.^۲

۲-۲) کارآمدی

اداره‌ی کارآمد و منصفانه‌ی قضاوت اگرچه مبنایی سیاسی دارد ولی آنچنان اهمیتی دارد که می‌تواند به عنوان هدف ذاتی دادرسی مدنی معرفی گردد. این هدف در همه‌ی نظام‌های معاصر دادرسی مدنی، نقش مهمی را بازی می‌کند و تأثیر به‌سزایی در محافظت از منافع عمومی دارد.^۳

مفهوم ساده و ابتدایی دادرسی مؤثر و کارآمد، چیزی جز این نیست که توانایی اخذ تصمیم قضایی و ختم دعوا در فاصله‌ی زمانی معقول برای تعداد بیشتری از پرونده‌های حقوقی و دعاوی مدنی از هر نوع وجود داشته باشد.

اگرچه توانمندی و کارآمدبودن یک نظام دادگستری باید از جمله پیش‌شرطها و نه اهداف

1- Ibid, Silvestri, chapter 4, (p.79- 105).

2- Ibid, Uzelac, chapter 1, p.10; Nokhrin, chapter 9, (p.183- 205); Fu, Chapter 8, (p.167- 183)

3- Ibid, p.18.

دادرسی مدنی باشد اما مشکلات اصلی در رسیدگی به انبوهی از دعاوی مراجعین و تأمین وقت مناسب و قابل پیش‌بینی در اداره‌ی امور محوله به دستگاه قضایی، منتج به تمرکز بر تنها یک هدف می‌شود و آن مراقبت از نظام دادرسی در مقابل خطر از هم گسیختگی، همراه با تقویت امید و تلاش در جهت کاهش زمان دادرسی‌ها و تقلیل تعداد مراجعین است.^۱

یکی از شکل‌های این روند و فرآیند، پیشرفت در امر متناسب‌سازی است. در همین رابطه مقررات و قوانین هنگ‌کنگ به مفهومی اشاره می‌کنند که از آن به پیشروی به سمت مفهوم عدالت تعبیر می‌شود، با عطف نظر به این ملاحظه که کارآمدی و سرعت در رسیدگی و محاکمه به اندازه‌ی صحت و درستی رأی و نتیجه‌ی دادرسی اهمیت دارد.^۲

مقتضای یک چنین کارآمدی این است که محدودیت منابع عمومی در اداره‌ی دادگستری و نظام قضایی به‌گونه‌ای واقع‌بینانه مشخص گردد و بعد ضمن التفات و لحاظ عوامل دیگر، کاهش هزینه و زمان به وسیله‌ی یک نظام فعال قضایی در مدیریت رسیدگی و همراه با تلاشی مداوم جهت تسهیل تشریفات دادرسی در نظر گرفته شود.

بر مبنای نظریه‌ی «سه بُعدی» زوکرمین^۳ که در مورد عدالت ارائه شده است، نظام دادگستری یک کشور در دنیای کنونی نباید تنها بر دقت و صحت آرا و قانونی و بی‌نقص بودن آنها تمرکز کند، بلکه در عوض به همان اندازه که بر صحت، دقت و قانونی بودن آرا و تصمیمات قضایی اهتمام می‌ورزد، زمان و هزینه‌های لازم را نیز لحاظ کرده و سعی در تقلیل مدت و هزینه‌های دادرسی داشته باشد؛^۴

اما درحالی که نظریه‌ی «سه بُعدی» در تئوری، نیازمند ایجاد تعادلی دقیق در عوامل مختلف همچون اهمیت فردی و اجتماعی دعوی اقامه شده در دادگاه، انتظارات و نیازهای طرفین دعوا و منابع در دسترس می‌باشد، در برخی از کشورها نسبت به هزینه‌ها ممکن است کمتر اعتنا شود تا با تلاش‌های آگاهانه، بحث کارآمدی، انصاف و بهبود کیفیت رسیدگی تحقق پیدا کند.

در انگلستان و هنگ‌کنگ، هدف دادرسی کارآمد، به عنوان یک مقصد اساسی که در

1- Ibid, p.11&12.

2- Ibid, Peter & David Chan, chapter 7.

3- 'three- dimensional concept of justice'.

4- Zuckerman. A, *The challenge of civil justice reform: effective court management of litigation*, City Univ Hong Kong Law Rev 1(1): (2009), p.p.49- 71.

مرکز اصلاحات اخیر در دادرسی مدنی قرار گرفته است بیان می‌شود. در آنجا دادگستری مدنی به عنوان یک خدمت عمومی مهم باید مؤثر، کارآمد و منصفانه باشد. مدیریت دعوا باید به گونه‌ای فعال در جایی که ضرورت داشته باشد اعمال گردد و اقدامات دادگاه باید عملکردی سریع، ساده، روان، ارزان و با زمان‌بندی قابل پیش‌بینی در جهت رسیدگی داشته باشد. همچنین این مدیریت باید به نحوی باشد که امکان سوءاستفاده از مقررات شکلی را به هیچ یک از طرفین دعوا ندهد و مانع از اقدامات تأخیری آنان گردد.

یکی از تحولات مهمی که در این راستا صورت گرفته است در اصلاحات اخیر و رویه‌ی قضایی هنک کنگ دیده می‌شود؛ جایی که دادگاه‌ها حالا دیگر می‌توانند دعوای خواهان را به خاطر تأخیر زیاد مورد ایراد قرار دهند به شرط آنکه تصمیم مورد ایراد، مبتنی بر سوءاستفاده از تشریفات دادگاه باشد؛ یعنی تأخیر باعث ریسک قابل ملاحظه‌ای گردد که محاکمه‌ی عادلانه را غیرممکن سازد.^۱

در تفاوت آشکار با دو کشور یاد شده، نظام‌های دادرسی مدنی در کشورهایی که قبلاً به عنوان بلوک شرق شناخته می‌شدند، درحالی که از نظر شکلی به نقش فعال قاضی و اهمیت فوق‌العاده‌ی منافع عمومی وفادار هستند در موارد مربوط به ارزش‌های ذاتی، در قواعد شکلی و آیین دادرسی معمولاً ضعیف و منفعل ظاهر می‌شوند. از نظر دادگاه اروپایی حقوق بشر، در این کشورها اشکالاتی مثل مدیریت ضعیف دعوا و زمان، ناکارآمدی و نقض حق محاکمه در مدت زمان معقول، تأیید می‌شود.^۲

۲-۳) رسیدگی به موضوعات زیاد در دادگاه‌ها

مطابق تعریفی که در قسمت قبل، از کارآمدی یک نظام قضایی ارائه شد که این امر را منوط به ایفای مسؤولیت‌ها، بدون تأخیر و به دور از صرف وقت طولانی می‌نماید تعداد و دایره‌ی مسؤولیت‌های دستگاه قضایی اهمیت پیدا می‌کند.

همان گونه که تا اینجا گفته شد، رفع دعوا و حل اختلاف در نظام قضایی بیشتر کشورها به عنوان هدف اصلی از دادرسی مدنی در نظر گرفته می‌شود؛ با این وجود، جالب این است که در نظام قضایی بیشتر کشورها پرداختن به اختلافات و حل مراعات در

1- Ibid, Uzelac, chapter 1, p.18.

2- Ibid.

دعاوی، کمترین بخش را در حجم کاری دواير قضایی به خود اختصاص می‌دهد^۱ و دادگاه‌ها بیشتر با اموری غیر از آنچه برای آن ساخته شده‌اند درگیر هستند. با این وصف، آشکارا در اغلب دعاوی غیرترافی که مقصود از طرح آنها حل اختلاف و خصومت نیست، توجه و تأمین اهداف سیاسی و سیاست‌های اجتماعی در درجه‌ی اول اهمیت قرار می‌گیرد؛ این در حالی است که کار دادگاه‌ها در این دعاوی غیرترافی در اصل، ماهیتی اداری و نه قضایی دارد؛ در واقع در حالی که تصویر عمومی و فرهنگی کار قضایی مربوط به قضاوت بوده و رسیدگی قضایی، ایفای نقش در مرافعات و مخاصمات می‌باشد، در امور مربوط به ثبت اسناد و املاک یا در اوقات رسیدگی به امور حسبی و برخی از امور دیگر که کار یا در حد پایینی از قضاوت است یا اصلاً اداری است از نظر منتقدین، عملکرد اصلی دستگاه قضایی به یکباره تغییر ماهیت می‌دهد.

استفاده از دادگاه برای اهدافی ذاتاً غیرقضایی و برای مقاصد اداری، علامت خوبی است بر این حقیقت که اهداف دادرسی در میان نظام‌های قضایی کشورها همسو و هم‌جهت نیستند؛ همه‌ی دادگاه‌های حقوقی، به امور قضایی رسیدگی می‌کنند اما این بسته به گزینش سیاسی یک حکومت است که تعدادی موضوعات و مسؤولیت‌های متفرقه‌ی غیرقضایی را نیز به قوه‌ی قضائیه واگذار کند یا نه.^۲

با پیچیده‌تر شدن جوامع مدرن فعلی به نظر می‌رسد به مرور زمان، صاحب‌نظران بیشتر شاهد این امر باشند که از این پس به ندرت در عملکردها و توزیع اختیارات و مسؤولیت‌های قضایی و مجریه، خلوص و منطق یا تفکیکی بیابند؛ یعنی امکان ندارد نه دادگاه‌ها را تنها مشغول به قضاوت و رسیدگی به مسایل اختلافی و ترافی بینیم و نه دولت و مقامات اجرایی محلی را صرفاً مشغول به مابقی امور و مسؤولیت‌ها.

۱- برای مثال: موضوعات ترافی در همه‌ی دادگاه‌های کرواسی تنها حدود ۲۵ درصد از دعاوی مراجعین را تشکیل می‌دهد و بقیه شامل اجرا، دعاوی عمومی ثبت و دیگر دعاوی غیرترافی می‌باشد. در سطح دادگاه‌های بدوی با صلاحیت‌های عمومی‌شان، این تعداد حتی کمتر از ۲۵٪ هم می‌باشد. در سال ۲۰۱۲ در میان موضوعات مدنی دریافتی توسط دادگاه‌های محلی، ۱۵۴۴۶۶ اقامه‌ی دعوا وجود داشته است شامل: تعداد ۴۷۶۵۴۳ مورد ثبت املاک، ۱۷۶۷۱۳ مورد اجرایی، تعداد ۱۱۰۳۹ پرونده‌های مربوط به ارث و ۱۱۲۱۱۲ پرونده غیرترافی دیگر؛ یعنی اقامه‌ی دعوا، تنها ۱۶٪ از کل مراجعین را تشکیل می‌دهد. (Ibid, p.13).

2- Ibid.

به مرور، این امر، امری معمول و متداول شده است چنانکه هیچ یک از ما شاید تا به حال از خود نپرسیده باشد که چرا در بالای تابلوی اداره‌ی ثبت اسناد و املاک، عبارت قوه‌ی قضائیه نوشته شده است و حال آنکه در اداره‌ی ثبت اسناد، سوابق املاک و مستغلات مردم نگهداری می‌شود و این سازمان بیشتر عملکردی در جهت حفظ حقوق مالکیت مردم دارد.

امروزه در بیشتر کشورهای دنیا، امور خارجی بیشتر و بیشتری، از مقررات مربوط به روابط خانوادگی و حقوق خانواده گرفته تا کنترل و نظارت بر انتخابات محلی، بر دوش دادگاه‌ها گذاشته می‌شوند.

گزارش‌های ملی که از کشورهای مختلف در دسترس می‌باشد همین امر را تأیید می‌نماید. در هیچ یک از این گزارش‌ها صلاحیت‌های نظام قضایی دادگستری تنها به رسیدگی به امور ترافیعی و کارهای مناسب با پرونده‌های قضایی محدود نمی‌شود. البته سهم مربوط به امور غیرترافیعی و موضوعات غیرقضایی در مجموع کارهای دادگاه‌های مدنی، از کشوری به کشور دیگر متفاوت می‌شود.^۱

پروفسور وان ری به این واقعیت اشاره می‌کند که در هلند، اگرچه دادگاه‌های مدنی به موضوعات غیرترافیعی متنوعی رسیدگی می‌نمایند اما موضوعات غیرترافیعی و اداری، آنچنان که در نظام‌های قضایی کشورهای دیگر نقش زیادی را بازی می‌کنند اهمیت ندارند.^۲

در قیاس با هلند، در اتریش و آلمان، سهم موضوعات غیرترافیعی آشکارا بیشتر است.^۳

۴-۲) رعایت تناسب‌ها در دادرسی کارآمد

بحث در دو قسمت پیش که یکی به کارآمدی (به عنوان شاخص و ایده‌آل دادرسی) و دیگری کثرت مسؤولیت‌های دستگاه قضایی (به عنوان وضعی که امر قضا در دنیای ما بدان دچار شده است) اختصاص داشت، یک نتیجه به دنبال خواهد داشت و آن اینکه، کارآمد عمل کردن نهادهای قضایی، با وجود سنگینی مسؤولیت و تعداد زیاد اشتغالات،

1- Ibid.

2- Ibid, Van Rhee, chapter 3, (p.61- 79).

3- Ibid, Koller, chapter 2, (p.35- 61).

مستلزم رعایت تناسب در چند عامل مهم است از قبیل: تناسب نسبت به عامل زمان، تناسب در سیاست‌های کلی از نظر تعارضی که گاهی میان حفظ حقوق فردی و منافع عمومی وجود دارد و تناسب در دستیابی به نتایج منصفانه در مقابل توسل به اجرای صرف قواعد شکلی.

همچنین دستگاه قضا برای کارآمدی‌اش نیاز دارد تا مشخص نماید که در ایفای وظایفش سعی دارد تا کیفیت حلال مشکل بودن را به رسیدگی‌هایش بدهد یا ندهد؟! مطلب آخر در این قسمت، توجه به هزینه‌ی دادرسی و درآمد قوه‌ی قضائیه است تا معلوم نماید که هزینه‌های مالی دادگستری در سطح جامعه چگونه باید تأمین گردد. بحث در قسمت‌های بعدی به بررسی این تناسب‌ها توجه دارد.

۱-۴-۲) مدیریت زمان در رسیدگی به دعاوی گوناگون

مدتی که به یک رسیدگی اختصاص می‌یابد آنقدر اهمیت دارد که بی‌توجهی به آن، نتایج غیرمطلوبی به بار می‌آورد؛ چراکه اگر دادگاه، در دعوایی به موقع حق و تکلیف طرفین دعوا را معین نسازد چطور بتوان مدعی شد که مقتضیات دادخواهی و عدالت‌گستری به طور کامل به اجرا درآمده است و محکوم‌علیه را از ضرر و زیان بیشتر محافظت نموده است؟ از قدیم هم گفته‌اند: «اجرای با تأخیر عدالت، چیزی جز نفی عدالت نیست»^۱ اما پرونده‌ها همه به یک شکل نیستند تا بتوان زمانی تقریباً معین و مشخص را برای آن اشاره نمود و قوه‌ی قضائیه‌ی هر کشوری با انواع زیادی از دعاوی مواجه می‌شود؛ دعاوی بزرگ، دعاوی پیچیده، دعاوی خاص و منحصر به فرد، دعاوی مربوط به منافع گروهی و جمعی و غیره. برای دستگاه قضایی گریزی جز رسیدگی به همه‌ی این دعاوی نیست.

اما یکی از سؤالاتی که معمولاً از حقوق‌دانان تطبیقی در رابطه با اهداف دادرسی مدنی می‌شود این است که آیا هدف دستگاه قضایی در یک کشور باید محدود به این باشد که توانایی رسیدگی به انبوهی از دعاوی معمولی و پرونده‌های تکراری را داشته باشد؟ یا انتظار می‌رود که رسیدگی به دعاوی سخت و سنگین (که موضوعات حقوقی دشوار یا

1- "Justice delayed is justice denied".

مسائل جدیدی از حقوق را مطرح می‌نمایند) را هم از نظر دور ندارد؟^۱

در برخی کشورها مثل آلمان و اتریش، مکانیسم‌هایی برای دعاوی تکراری طراحی شده است تا امکان مواجهه با تعداد زیاد پرونده‌ها فراهم آید.^۲

در اتریش، سیستم اتوماتیک الکترونیکی برای اجرای رأی وجود دارد تا احکام پولی و مالی به راحتی و سریع قابل پرداخت باشد.^۳

در بسیاری از کشورها، زمان‌بندی مناسب، تا حدی از طریق ارجاع برخی پرونده‌ها به دادگاه‌های ویژه یا رسیدگی‌های فوری و مخصوص صورت می‌گیرد.

با وجود مقدمه‌ی آیین دادرسی اروپایی برای دعاوی کوچک در شورای اروپا (که به-گفته‌ی منتقدین، سندی است که به پیچیدگی‌های کار اضافه کرده است)، در مورد دعاوی کوچک در میان صاحب‌نظران حتی در حوزه‌ی کشورهای اروپایی، وحدت نظری وجود ندارد.

در حالی که در ایتالیا قضاتی برای صلح و مصالحه در دعاوی کوچک وجود دارند، در هلند و فرانسه از رسیدگی‌های داوری برای این دعاوی استفاده می‌شود و اتریش و آلمان هم دعاوی کوچک را در صلاحیت دادگاه‌های ویژه قرار داده‌اند. همچنین تشریفات و آیین شکلی در این دادگاه‌ها از نوع خاصی است یعنی «تشریفات در حداقل ممکن نگه داشته شده، بر قسمت شفاهی و محاوره‌ای رسیدگی‌ها تأکید شده است و در مورد پذیرش تقاضای تجدیدنظر محدودیت به عمل می‌آید».^۴

تشریفات دادرسی در دعاوی کوچک می‌تواند کمتر جنبه‌ی رسمی داشته باشد اما کماکان تابع قواعد و مقررات می‌باشد.

یکی از استثناها، قانون آلمان است که در آن اعمال تشریفات شکلی در دعاوی با ارزش کمتر از ۶۰۰ یورو با اختیار و صلاحدید دادگاه الزامی نیست (اما این فقط در صورتی است که همسو با ضمانت‌های قانونی باشد).

در مجموع در مورد مدیریت و کارآمد برگزار کردن رسیدگی‌ها در دعاوی کوچک و

1- Ibid, Uzelac, p.21.

2- Ibid, Uzelac, p.21.

3- Ibid, Koller, chapter 2, p.49&50&51.

4- Ibid, Uzelac, p.23.

معمولی مدنی، برخی صاحب‌نظران مثل کریستین کُلمر به محدودیت‌های قانونی در ساده‌سازی و هموارسازی کار در این رابطه اشاره می‌کنند.^۱

اما در مورد دعاوی با ارزش مادّی کم، اتخاذ موضعی کاسب‌کارانه از سوی نهادهای قضایی که به موجب آن دعاوی را فقط به خاطر ناچیز بودنشان رد نمایند چنین چیزی اصولاً چیزی غیر از نفی حق بنیادین دسترسی به عدالت نیست.^۲

نه تنها ردّ دعاوی کوچک بلکه از نظر حقوق دانانی چون کریستین کُلمر حتی کم اهمیت‌تر تلقی کردن چنین دعاوی صرفاً بر مبنای مقدار ارزششان منطقی و عادلانه نیست.^۳

با این همه، رسیدگی و برگزاری محاکمات برای دعاوی کوچک، در خیلی از نظام‌های حقوقی، تولید چالش‌های بزرگی نموده است؛ چراکه فقدان مدیریت صحیح در مورد دعاوی کوچک از آنجا که تعداد این دعاوی کم نیست، کارآمدی نظام قضایی را به چالش خواهد کشید. در این مورد درحالی که کشورهای «کامن‌لا» عموماً برنامه‌ای در جهت ردّ و منع دعاوی کوچک از دواير قضایی و با روش‌های متنوعی (شامل صرف هزینه‌های بالای اقامه‌ی دعوا توسط اصحاب دعوا) دارند در کشورهای «حقوق نوشته» از دعاوی کوچک استقبال بیشتری می‌کنند.

اصلی که به موجب آن قضاات نباید وقت خود را با موضوعات و موارد نامربوط و ناچیز هدر دهند^۴ (یا اصل شرافت وقت قاضی) به طور کلی از سوی نظام‌های حقوقی کشورهای اروپایی رد شده است.

در موارد فوق‌العاده مثلاً در ایتالیا و کرواسی، دادگاه‌ها به هیچ وجه دعوی را به خاطر کم اهمیت بودن آن رد نمی‌کنند مگر بعد از سیر یک فرآیند طولانی که شاید این امکان وجود داشته باشد که دادگاه تصمیم به رد دعوا بگیرد.

در مجارستان تا سال ۲۰۰۹ مقررات شکلی خاصی برای دعاوی کوچک وجود نداشت و برای همه‌ی دعاوی، صرف‌نظر از ارزششان، قواعد شکلی یکسانی وجود داشت.

1- Ibid, Koller, chapter 2, (p.35- 61).

2- Ibid, Silvestri, chapter 4, p.98.

3- Ibid, Koller, chapter 2, p.50.

4- *de minimis non curat praetor* (The praetor does not concern himself with trifles).

صرف نظر از دعاوی کوچک و عادی، درباره‌ی رسیدگی‌های چند طرفه و جمعی، گفته می‌شود که «اقامه‌ی دعوای چند طرفه هنوز در اوان طفولیتشان به سر می‌برند»^۱ که پذیرش این دعاوی «بسیار دور از وضع مطلوب است»^۲ که «اداره‌ی موضوعات چند طرفه‌ی پیچیده نمی‌تواند به عنوان هدف و ثمر اصلی دادرسی مدنی در نظر گرفته شود»^۳ که «قضات تمایلی در رسیدگی به پرونده‌های چند طرفه از خود نشان نمی‌دهند»^۴ و غیره. در این مورد، برخی صاحب‌نظران مثل وامبیر از برزیل، به عنوان یک استثنا یاد می‌کنند که با «نظام بسیار تکامل یافته‌ای در گروه‌بندی اعمال» و دعاوی، غالباً از عهده‌ی موضوعات پیچیده برمی‌آید.^۵

در هر صورت در مورد دعاوی چند طرفه، علیرغم استفاده‌ی کم و پذیرش ضعیف در اجرا، قانون‌گذاران کشورهای زیادی از هنگ‌کنگ گرفته تا آلمان، دائماً علاقه‌مندی خود را برای وضع مقررات در این زمینه نشان داده‌اند. در عین حال شک و تردید همراه با طرز تلقی‌های انتقادی هم در این زمینه دارای قوت و اعتبار می‌باشند.

بسیاری از صاحب‌نظران حقوقی، در این نظر شریک‌اند که در جوامع پیچیده‌ی کنونی، دادگاه‌ها باید توانایی مواجهه با موضوعات اجتماعی پیچیده را داشته باشند. برخی از انواع رسیدگی‌ها که برای انجمن‌های معین یا شخصیت‌های عمومی مستقل، حق اقدام به اقامه‌ی دعوا به نمایندگی را فراهم می‌کنند در برخی حوزه‌های صلاحیت اگرچه وجود دارد ولی در همه‌ی موارد به جای اینکه اقدام و رابطه‌ای عملی و واقعی در میان باشد جنبه‌ی تئوری و نظری به خود گرفته است.

گفته می‌شود که در واقعیت امر، تعداد اندکی از نظام‌های دادگستری مدنی برای رسیدگی مناسب دعاوی چند طرفه حتی از طریق روش‌های عرفی، مساعد و مستعد هستند. این مسأله، آشکارا چالشی خواهد بود که در آینده باید با آن مواجه شد.^۶

۱- هلند.

۲- ایتالیا.

۳- اتریش.

۴- چین.

5- Ibid, Wambier, chapter 12, (p.245- 261).

6- Ibid, Uzelac, p.24.

در مورد دعاوی سخت و دشوار و رسیدگی به آنها، در اکثر کشورها خصوصاً چین و ایتالیا این دعاوی مورد استقبال دادگاه‌ها نیستند و مکرراً در بدو رسیدگی رد می‌شوند.^۱ تمایل اکثریت به تمرکز بر حل تعداد زیاد پرونده‌های متوسط و کوچک می‌باشد به جای آنکه تمرکزشان بر رسیدگی به دعواهایی باشد که هر یک از نظر اجتماعی اهمیت دارند.^۲ البته سیلوستری عقیده دارد که دعاوی دشوار، دارای مفهومی نسبی هستند؛ به این معنی که در یک نظام حقوقی ناکارآمد که علاوه بر قوانین ضعیف، دارای ناتوانی سیستماتیک در رسیدگی به ارباب رجوع روزانه می‌باشد ممکن است دعواهایی که عادی و ساده باشند همچون معمای پیچیده‌ای به نظر آیند.^۳

۲-۴-۲) تعیین حقایق دعوا در زمان مناسب

در اواخر قرن نوزدهم، فرانز کلین، مصلح نظام دادرسی در اتریش، این نکته‌ی مهم را متذکر شد که دادرسی، همواره با یک پارادوکس همراه است و در آن تعیین حقیقت ماهوی و کشف همه‌ی حقایق دعوا از یک سو و مدیریت کارآمد دعوا از سوی دیگر با هم قابل جمع نیستند؛^۴ با این حال تجربه ثابت کرده است که در موارد حاد و شدید، توقع برای دستیابی به همه‌ی حقایق دعوا می‌تواند در سایه‌ی توجه به دیگر اهداف دادرسی، کمتر مورد اعتنا قرار گیرد.

اصل رسیدن به همه‌ی حقایق یا حقیقت اُبژکتیو در دعوا، که زمانی «مفهوم محوری نظام دادرسی سوسیالیست قلمداد می‌شد»^۵ مطابق دکتترین شوروی سابق، در اصل قانون‌گرایی (سوسیالیست) مندرج و مستتر می‌باشد؛ این بدین معنی است که صرف اجرا و اعمال قوانین و مقررات بر دعوا، منتج به کشف حقایق و دقایق دعوا خواهد شد.

برداشت دیگری که از این دکتترین بر می‌آید این است که کشف وقایع و حقایق دعوا در چارچوب اجرای قوانین و مقررات مربوطه دنبال شود و به همان حد محدود گردد. در نظام‌های قضایی روسیه، کرواسی، مجارستان و اسلوانی، یکی از ارزش‌هایی که قبلاً در

1- Ibid, Fu, Chapter 8, p.177.

2- Ibid, Uzelac, p.22.

3- Ibid, Silvestri, chapter 4, p.95.

4- Ibid, Koller, chapter 2, p.46.

5- Ibid, Kengyel & Czoboly, chapter 10, (p.205- 221).

میان اهداف دادرسی مدنی ذکر می‌شد همین اصل بود. امروزه تعقیب این هدف در میان بیشتر کشورها از اولویت زیادی برخوردار نیست.^۱ اشاره به همین هدف در اتریش از لابه‌لای آرای دادگاه‌های عالی به چشم می‌خورد و در قوانین آلمان هم به دستیابی به حقیقتی ملموس و واقعی در دادرسی اشاره شده است، لکن به این امر به عنوان مزیتی ابزاری نگریسته می‌شود که هم رأی دادگاه را که از طریق اثبات حقیقت دعوا به دست آمده است مقبول طرفین گرداند و هم گونه‌ای اطمینان و قطعیت حقوقی را به عنوان هدف دنبال نماید.^۲

۳-۴-۲) رسیدگی دقیق (فوری)

برقراری ارتباط میان تنظیم وقت مناسب از یک سو و کارکردن دقیق و متخصصانه بر روی یک پرونده از سوی دیگر، اشکالات و تناقضات عجیبی را ظاهر خواهد نمود. تقسیم‌بندی قانونی و جداسازی پرونده‌ها از نظر نوع دعاوی و محاکم، محاکمی که باید با رسیدگی‌های مخصوص و ویژه، به مسایل و مشکلات با مراتب متفاوتی از تشریفات رسیدگی نمایند ممکن است در عمل، بیشتر فرمالیته و تشریفاتی و کمتر انعطاف‌پذیر از آب در آید، در قیاس با حالتی که به دادگاه‌ها این اختیار کامل داده می‌شود تا به دعاوی به نحو شایسته رسیدگی نمایند.

در هر صورت، دیوان‌سالاری و کاغذبازی‌های اداری در این میان ممکن است دادگاه‌ها را از برخورداری از چنین اختیاری به‌گونه‌ای که متناسب باشد باز دارد. اما تخصص‌گرایی بیش از حد همراه با تزاید محاکم که دارای انواع متفاوت و آیین دادرسی با مشخصه‌های خاص می‌باشند می‌تواند باعث سردرگمی شده و دستگاه قضایی را از تأثیر باز دارد و از استانداردها و معیارهای قابل پیش‌بینی بودن و تناسب وقت در همه‌ی محاکمات دور کند. این مسأله و تدقیق در موارد فوق به خوبی نشان می‌دهد در اهداف دادرسی مدنی، ابهامی وجود دارد و مؤلفه‌هایی که در تئوری برای دادرسی کارآمد و منصفانه برشمرده می‌شود در عمل ای‌بسا با هم در تناقض باشند.^۳

1- Ibid, Uzelac, p.p.10&19&20.

2- Ibid, Koller, chapter 2.

3- Ibid, p.23.

۵-۲) حقوق افراد و منافع عمومی

نظام قضایی، در جهت کارآمد بودنش فقط نیاز به اعمال تناسب و توازن در صرف وقت و زمان ندارد بلکه ملاحظه‌ی کلی دیگری که در این زمینه ضرورت دارد هماهنگی و تناسب در سیاست‌های کلی است.

قبلاً به دو نوع ایدئولوژی لیبرالی و سوسیالیستی اشاره شد که هر کدام جهت خاصی به دادرسی و دستگاه قضایی می‌دهند. در همان بحث اشاره شد که نظام قضایی کشورها از نظر این تقسیم‌بندی کاملاً از هم جدا و متمایز نیستند بلکه هر نظام قضایی از هر دو رویکرد بهره‌مند می‌باشند، با این تفاوت که اندازه و مقدار این بهره‌مندی و برخورداری در تعیین هدف در دادرسی و کارآمدی آن تعیین‌کننده می‌باشد. اگر نظام سیاسی در یک کشور (چنانکه نظام سیاسی کشورهای کمونیستی و سوسیالیستی چنین‌اند) به فردگرایی صرف اعتقادی نداشته باشد و مشروعیت خود را در دفاع و حمایت تمام عیار از حقوق و آزادی‌های شهروندان نداند در آن صورت چنین نظامی، کارآمدی نظام قضایی خود را در محافظت از حقوق اجتماعی و منافع اجتماعی و مصالح عمومی خواهد دانست؛ در این نظام، کارآمدی دستگاه قضا و تناسبی که قرار است میان حفظ منافع عمومی و حقوق افراد ایجاد گردد در عمل منتج به این می‌شود که کفّی ترازوی توجه و تمرکز نظام حکومتی، به سمت منافع عمومی و مصالح نظام متمایل شود. حالت عکس این وضع در مورد کشورهای با نظام سیاسی لیبرال مصداق دارد و همین باعث شده است تا تعریف اینان از کارآمدی نظام قضایی‌شان، کفّی ترازو را در طرف حقوق و آزادی‌های مشروع سنگین‌تر نگاه دارد.

در هر کشوری سیاست‌های کلی حکومت، مقتضی می‌داند تا جهت حفظ منافی که برای مردم و نظامش تعریف می‌کند مسؤولیت‌ها و وظایفی را به نهادها و دوایر قضایی ارجاع دهد که اتفاقاً همین امور ارجاعی است که جهت دادرسی و هدف از محاکمات را به طور کلی مشخص می‌سازد.

نظام‌های محاکمه‌ی مدنی اروپایی و آمریکایی عموماً اجازه نمی‌دهند که در موارد مربوط به موضوعات محوری و اصلی محاکمات دادگاه‌ها، نفوذهای غیرقضایی و ملاحظات سیاسی نقش بازی کنند؛ اما سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که اگر در کشورهای لیبرال و اروپایی، قاضی و حکومت در دعاوی خصوصی دخالت نمی‌نمایند پس

امر محافظت از منافع عمومی که به گونه‌ای به حفظ حاکمیت و اعمال حاکمیت سیاسی هم قابل تحویل است چگونه انجام می‌گیرد؟

واقعیت این است که در نظام‌های غربی دادرسی مدنی، حفظ منافع عمومی در حین دادرسی مدنی، تا آن اندازه که وجود دارد با کثرت امور و موضوعات ماهیتاً غیرقضایی (یا اداری) ارجاعی به نهادهای قضایی متناسب است. اصولاً انگیزه و توجیه اصلی در طرح موضوعات غیرترافی غالباً حفظ منافع عمومی است و اداره‌ی دادگاه در امور ثبت عمومی برای ایجاد امنیت و مواظبت از یک اطمینان حقوقی در املاک و مستغلات و نقل و انتقال زمین می‌باشد.^۱

در مقابل، در مراعات مدنی که هم جنبه‌ی عرفی دارد و هم دارای دو طرف است، دکترین استقلال قضایی، جدایی آراء، تصمیمات و اقدامات دادگاه را از ملاحظات سیاسی واجب می‌شمارد. دادگاه‌ها موظف‌اند هنجارها و نُرم‌های قضایی لیبرال را در تعیین واقعیات رخ داده در رسیدگی خود به کار گیرند. آنها در دعاوی ترافی، اجباری به پیروی از آن دسته از سیاست‌ها و منافع ملی که تصمیماتشان را تحت تأثیر قرار دهد ندارند.^۲ منفعت عمومی و دخالت در دعاوی عرفی باید تنها در موضوعاتی نقش بازی کند که از منافع شخصی در اقامه‌ی دعوای فردی فراتر می‌رود و لازم است نهادی به عنوان مدعی‌العموم مداخله کرده و از حقوق افرادی که ناتوان و محجورند محافظت نماید؛ مثل مواردی که پای منافع اطفال، افراد صغیر و محجورین در میان است. در همین طبقه‌بندی همچنین دعاوی مربوط به حقوق کار و خانه‌سازی، دعاوی مربوط به حفظ محیط زیست و حفظ حقوق مصرف‌کنندگان و نیز دعاوی مربوط به کنترل قیمت کالاها و ... هم قرار دارند. در همین دو نوع دعاوی اخیرالذکر، منافع «میان فردی» و «مافوق فردی» غالباً با اقسام خاصی از رسیدگی‌ها مثل عملکردهای جمعی یا عملکردهایی که به نمایندگی انجام می‌پذیرد ترکیب و مخلوط می‌شوند.^۳

علی‌رغم اینکه ایدئولوژی غربی، این ایده را که دادگاه‌های مدنی باید در رسیدگی به موضوعات حقوق خصوصی، مستقیماً اهداف اجتماعی، ملی و حکومتی را تأمین کنند رد

1- Ibid, Koller, chapter 2, (p.35- 61).

2- Ibid.

3- Ibid, Uzelac, p.17.

می‌نماید، با این حال، در بسیاری از کشورهای اروپایی و غیر اروپایی روندی دیده می‌شود که به موجب آن، دادگاه‌ها نقش فعال‌تری دارند و با ابتکار عمل، خود را درگیر موضوعاتی می‌نمایند که حتی برخلاف موضع طرفین می‌باشد؛ برای مثال: در فرانسه، اتریش، آلمان، هلند و خیلی از کشورهای اروپایی، دادگاه‌ها موظفند تا در زمان اجرای عدالت، قانون ماهوی و شکلی قابل اجرا را اعمال کنند^۱ و تنها ناظر به اظهارات، مستندات و دفاعیات طرفین دعوا نباشند. شماری از کشورها حتی به دادگاه‌ها حق و الزام کشف وقایع موضوع دعوا را هم می‌دهند. اجرای این موارد با اتخاذ این موضع که قاضی مثل داور، فقط نظاره-گر اظهارات و دفاعیات طرفین در جلسات دادرسی باشد برآورده نمی‌شود و قدری دخالت قاضی را نیاز دارد.^۲

۶-۲) نتایج منصفانه (فرمالیسم)

آیا هدف از دادرسی مدنی، صرفاً دستیابی به عدالت ماهوی و حقیقی است یا اینکه دادرسی مدنی باید به دنبال اجرای صحیح شروط قانونی فارغ از نتیجه‌ی آنها نیز باشد؟ راه‌های زیادی جهت پاسخگویی به این سؤال وجود دارد؛ در واقع، در یک نمونه‌ی ایده‌آل، این دو باید همسو و هم‌جهت در نظر گرفته شوند؛ به هر حال، نمی‌توان انکار کرد که تمایل به دستیابی به عدالت ماهوی در مقابل فرمالیسم و تمسک صرف به قواعد شکلی تا حد قابل توجهی می‌تواند نوسان داشته باشد.

درک این مسأله که تا چه میزان دستیابی به عدالت ماهوی بر تمسک صرف به قواعد شکلی مرجح است در میان نظام‌های حقوقی از چین گرفته تا ایالات متحده تفاوت وجود دارد؛^۳ چنانکه فو یولین توضیح می‌دهد که از سال‌ها قبل در رسوم و فرهنگ حقوقی چین، نیل به عدالت ماهوی و نتیجه‌ی منصفانه، همواره اولویت داشته است و در مقابل، تأکید کمتری بر توسل به اجرای تشریفات و قواعد شکلی یا استقرار اصل قانون‌گرایی شده است.

در دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی، تأکید بیشتری بر اجرای اصل قانون‌گرایی شد، اما در دهه‌ی

1- Ibid, Van Rhee, chapter 3, (p.61- 79).

2- Ibid, Uzelac, p.18.

3- Ibid, Uzelac, p.24- 25.

۲۰۰۰، روند ضعیفی تحت عنوان «عدالت فعال»^۱ ظاهر گردید.^۲ از طرف دیگر، در ایالات متحده، استفاده‌ی فعال از دادگستری مدنی برای اجرای سیاست و اعتماد و اتکای آمریکایی بر اقامه‌ی دعوای مدنی به منظور اجرای حقوق عمومی به سختی بتواند با مبنای فرمالیسم حقوقی صرف قابل کنترل باشد.^۳

اعتماد محکم به قانون‌گرایی صرف می‌تواند در فضای حقوق مدنی قابل درک باشد. قضات حقوق مدنی در اغلب پرونده‌ها غالباً «نگران پیدا کردن راه حل صحیح قانونی جهت حل اختلاف هستند».^۴ اصل قانون‌گرایی یا تمسک صرف به قانون، چنانکه کریستین کُلیر اظهار نمود، در قوانین اساسی اتریش و آلمان وضع گردیده است؛^۵ در حالی که اصل انصاف و اصل رعایت مبنای اولیه‌ی عدالت، اگرچه در حقوق موضوعه‌ی هر دو کشور توأمان حضور دارند در سطح خیلی پایینی از نظر سلسله مراتب ارزش‌ها قرار دارند.^۶ در اروپای شرقی در کشورهایی مثل کرواسی، روسیه، یونان و جمهوری چک، وفاداری و التزام به رفتار فرمالیستی حتی بیشتر می‌باشد. مطابق رویه‌ی قضایی دادگاه اروپایی حقوق بشر، اغلب کشورهای اروپای شرقی و اروپای جنوبی به دلیل وجود موارد نقض حقوق مربوط به محاکمه‌ی عادلانه که ناشی از فرمالیسم و تمسک بیش از حد به اجرای قواعد شکلی است، مورد انتقاد می‌باشند.

در مقابل این کشورها، در برخی از کشورها حرکتی جهت دوری از فرمالیسم غیرضروری یا تمسک بی‌دلیل و فراوان به اجرای قواعد شکلی دیده می‌شود.^۷ رمکووان ری اظهار می‌کند که از دهه‌ی ۱۹۷۰م، مسأله‌ی کلیدی در آیین دادرسی مدنی هلند «فرمالیسم‌زدایی» بوده است.^۸ انگیزه و محرک اصلی جهت سست کردن پیش‌نیازهای فرمالیسم افراطی، حداقل تا حدی برای نزدیک شدن به نتایج منصفانه و ماهوی می‌باشد، چنانکه این امر می‌تواند با اصلاحاتی در این راستا، از سوءاستفاده از قواعد دادرسی و

1- "active justice".

2- Ibid, Fu, chapter 8, p.179- 180.

3- Ibid, Marcus, chapter 6, p.129- 135.

4- Ibid, Uzelac, p.25.

5- Ibid, Koller, chapter 2, p.52.

6- Ibid, p.53.

7- Ibid, Uzelac, p.25.

8- "deformalisation".

مقررات تشریفاتی توسط طرفین دعوا ممانعت به عمل آورد.^۱
حمایت از راه‌حل‌های مبتنی بر نتایج منصفانه و عدالت ماهوی به جای عدالت شکلی و تشریفاتی، از دیرباز به دستگاه قضایی نروژ هم منسوب می‌شود.^۲

۷-۲) حل مشکل و رسیدگی به پرونده

دستیابی به عدالت ماهوی و نه شکلی، با گرایش به قانون‌گرایی صرف به عنوان دو امر متفاوت، در کانون سؤال از اهداف دادرسی مدنی قرار دارد.

سؤال این است که آیا نظام قضایی یک کشور باید اداره‌ی محاکمه و دادرسی را به هدف پیدا کردن راه‌حلهایی در هر یک از مخاصمات دنبال کند یا بر عکس هدف اصلی، رسیدگی کارآمد (همراه با کمترین تلاش و هزینه) به پرونده‌هایی است که در حوزه‌ی صلاحیتشان می‌باشد حتی اگر رسیدگی به پیدا کردن راه حل در مخاصمه منتهی نشود؟ برخی معتقدند که تعادل میان دو هدف فوق‌بهترین راه حل می‌باشد و در این میان این طور اظهار می‌شود که تعادل باید تا حدّ تعیین‌کننده‌ای به طرف رسیدگی پرونده تغییر پیدا کند.^۳ همان‌طور که کنگیل و چپلی نوشته‌اند، در زمان بحران‌های اقتصادی، فشار بر دادگاه‌ها افزایش می‌یابد و همه چیز به این سمت هدایت می‌گردد که «راه‌حلهایی با حداقل تلاش و هزینه در دسترس قرار گیرد».^۴ جایی که نظام دادگستری، خوب کار نمی‌کند طرز تلقی از دادگاه‌ها به عنوان مرکز حل مشکلات و مخاصمات، مورد شک و تردید قرار می‌گیرد.^۵

ایده‌ی حلال مشکل تلقی کردن دادگاه، خیلی وقت‌ها از سوی صاحب‌نظران رد می‌شود. وان ری بیان می‌کند که «حلال مشکل بودن از نظر اکثریت نویسندگان هلندی، هدف اولیه از نظام دادرسی مدنی نیست، اگرچه می‌تواند به عنوان نتیجه‌ی جانبی آن باشد».^۶ روند اخیر در نروژ هم نشان از تأکید بیشتر بر مدیریت کارآمد پرونده‌ها دارد.^۷ در مورد

1- Ibid, Van Rhee, chapter 3, p.73.

2- Ibid, Backer, chapter 5, p.119.

3- Ibid, Uzelac, p.25&26.

4- Ibid, Czoboly & Kengyel, chapter 10, p.218.

5- Ibid, Silvestri, chapter 4, p.100.

6- Ibid, Van Rhee, chapter 3, p.74.

7- Ibid, Backer, chapter 5, p.119.

اتریش هم علی‌رغم میراث *فرانز کلین* که مقتضای دادگستری مدنی را رفع اختلافات اجتماعی و ادای تکالیف رفاهی به جامعه می‌دانست، نیاز به حل مشکلات طرفین دعوا بر رسیدگی سریع به پرونده به عنوان ثمره‌ی دادرسی مدنی غلبه ندارد.^۱ سرانجام، حتی در چین هم که سازش‌های دادگاه دارای مقام بالایی است و برای اکثر موارد، زمانی بین ۳ تا ۶ ماه مقرر گردیده است (یعنی محدوده‌ی زمانی کوتاهی که دادگاه‌ها موظفند تا رسیدگی به یک دعوای مدنی را به اتمام برسانند)؛ با این وجود قویاً دادگاه‌ها و قضات مجبورند که بر اداره و مدیریت پرونده متمرکز شوند.^۲

البته حمایت از روش سازش و میانجی‌گری که در بسیاری از نظام‌های قضایی بدان تصریح شده است می‌تواند وسیله‌ی مناسبی باشد تا شیوه‌های رفع مشکلات افراد و جامعه مورد اجرا و ممارست قرار گیرد ولی در عمل همین مکانیسم میانجی‌گری، بیشتر بر ایده‌ی اداره و مدیریت پرونده اتکا دارد؛ اینکه که چطور بتوان از طریق آن، سریعاً رسیدگی به دعوا را به پایان رساند.^۳

۸-۲) دادرسی رایگان (نهاد شبه تجاری)

آیا دادگستری مدنی باید یک سرویس رایگان و قابل دسترس در اختیار همه‌ی مردم باشد یا باید به عنوان امری که همواره همراه با هزینه‌هایی بوده است مرتبط با مسأله‌ی کارآمدی هزینه‌ها محسوب گردد؟ آیا هزینه‌های دادگستری مدنی باید از سوی مالیات دهندگان تأمین گردد یا مخارج اقدامات آن باید توسط منتفعین واقعی خدمات آن از طریق پرداخت حق‌الزحمه‌های دادگاه از سوی اصحاب دعوا پرداخت گردد؟ آیا باید دادگستری مدنی را در بودجه‌ی دولت به عنوان یک هزینه به حساب آورد یا منبعی از درآمد؟ به این مسایل هم می‌توان به عنوان مسایلی مرتبط با اهداف و مقاصد دادرسی مدنی نگاه کرد. در پرتو اظهارنظرهای صورت گرفته، در مجموع به نظر می‌رسد که نمی‌توان از این نتیجه صرف‌نظر کرد که دادگستری مدنی به طور فزاینده‌ای در حال تجاری شدن است.^۴ این تنها در تعداد کمی از کشورهاست که به خاطر وفاداری به اصل دسترسی مجانی به

1- Ibid, Koller, chapter 2, p.53&54.

2- Ibid, Fu, chapter 8, p.180.

3- Ibid, Uzelac, p.26.

4- Ibid.

دادگاه‌ها، هنوز طرفین دعوا جهت اقامه‌ی دعوای مدنی، هزینه و حق‌الزحمه‌ای به دادگاه نمی‌پردازند.

در گزارش ۲۰۱۲ کمیسیون اروپا (CEPEJ)^۱ که در مورد کارآمدی دستگاه قضایی فعالیت می‌کند ذکر شده است: «فقط دو کشور فرانسه و لوکزامبورگ از دولت‌های عضو اتحادیه‌ی اروپا، دسترسی رایگان به همه‌ی محاکم را فراهم کرده‌اند». در این گزارش که با اطلاعات و داده‌های جمع‌آوری شده تا سال ۲۰۱۰ موضوع را بررسی می‌کند آمده است که از اکتبر ۲۰۱۱، در فرانسه هم مبلغ ۳۵ یورو به عنوان کمک حقوقی از اصحاب دعوا اخذ می‌گردد؛ حتی در کشورهایی که از قدیم‌الایام به عنوان نمونه‌ی بارز از یک دولت رفاه بوده‌اند مثل نروژ، روندها و گرایش‌ها در حال تغییر است. در این کشور درحالی که «از قدیم دادگستری مدنی به عنوان یک سرویس عمومی قابل دسترس همگانی و مجانی فهمیده می‌شد امروزه کار به جایی رسیده که حق‌الزحمه‌ی دادگاه‌ها و دستمزد و کلا افزایش پیدا کرده است تا آن حد که اقامه‌ی دعوا برای شهروندان عادی، امری گران شده است».^۲

این امر می‌تواند وضعیتی بدتر هم پیدا کند؛ چنانکه در هلند، دولت پیشنهاد یک لایحه‌ی قانونی را داد که بنا بود افزایش قابل توجهی برای هزینه‌ها و پرداخت به دادگاه در نظر گرفته شود. یکی از اهداف این سیاست این بود که نظام دادگستری مدنی به سطحی از خودکفایی از جهت پرداخت هزینه‌هایش برسد و تقریباً ۶۴ درصد از هزینه‌ها از طریق مبلغی که طرفین دعوا به دادگاه‌ها پرداخت می‌کردند تأمین شود. به دلیل تغییراتی که در دولت به وجود آمد این پروژه فعلاً معوق مانده است^۳ ولی راه اندازی چیزی شبیه به همین پروژه در آلمان در دست اقدام است.^۴

در اتریش، دادگستری مدنی از سال‌ها قبل همه‌ی هزینه‌ها را حتی بیشتر از صددرصد و تا میزان ۱۱۰/۹ درصد پوشش داده است و به گونه‌ای مؤثر به دیگر شاخه‌های نظام دادگستری هم کمک مالی می‌نماید.^۵ جالب این است که در چین دادگاه‌ها که تا دهه‌ی

1- European Commission for the Efficiency of Justice.

2- Ibid, Backer, chapter 5, p.120.

3- Ibid, Van Rhee, chapter 3, p.74;

4- Ibid, Koller, chapter 2, p.54&55.

5- Ibid, Uzelac, p.27

۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ میلادی عملکردی توافقی و در جهت حل اختلافات داشتند از آن پس دیگر عملکردی شبیه به مؤسسات تجاری داشته و از آنها انتظار می‌رود کمبودها را در بودجه‌ی دولت تأمین نمایند، چنانکه حتی در حال حاضر حکومت‌های محلی همچنان هزینه‌هایشان را برای دادگاه‌ها در ارتباط با درآمد دادگاه‌ها برای خزانه‌ی محلی در نظر می‌گیرند و از همین مسأله، فو یولین نتیجه می‌گیرد که «با وجود چنین پس‌زمینه‌ای، دادگستری حقوقی چین، یک منبع شبه‌تجاری برای بودجه‌ی عمومی باقی می‌ماند».^۱

البته در کشورهایی که پرداخت به دادگاه‌ها در حال افزایش است مقصود از ارائه‌ی تعرفه‌های بالاتر برای پرداخت به دادگاه‌ها، همیشه و منحصرأً برای افزایش کمک‌ها به بودجه و حکومت محلی نیست.^۲ دلیل دیگر، چنانکه سیلوستری اشاره می‌کند، کم کردن حجم کار و پرونده‌های دادگاه‌هاست.^۳ چنین سیاستی ممکن است در مقام واقع‌گرایی اتخاذ شده باشد و جنبه‌ی کاربردی داشته باشد؛ ضمن آنکه در اجرای اصل رعایت تناسب در دادرسی مدنی می‌تواند به عنوان یک توجیه در نظر آید.^۴

به هر روی، برای همه‌ی کشورهای که این امکان را در نظر می‌گیرند افزایش در میزان پرداخت به دادگاه می‌تواند در تقابل با دسترسی به عدالت قرار گیرد مخصوصاً همان‌گونه که در مورد ایتالیا گفته شد اگر شهروندان در حدی از نظر مالی قرار داشته باشند که امکان استفاده از یک نظام قضایی مدرن که از نظر مالی خودکفا عمل کرده است و بخواهد هزینه‌هایش را از اصحاب دعوا بگیرد برایشان وجود نداشته باشد.^۵

۳) اهداف دادرسی در یک دعوا

جنبه‌ی دیگری از بحث تعیین اهداف دادرسی در گرو این است که دقیق‌تر به حل یک دعوا توسط قاضی توجه نماییم و ببینیم چه مقاصدی مد نظر است.

۳-۱) فرمالیسم قضایی

معمولاً حد و اندازه‌ی تمسک به قواعد شکلی، امری سلیقه‌ای است که از یک قاضی به

1- Ibid, Fu, chapter 8, p.181.

2- Ibid, Uzelac, p.27.

3- Ibid, Silvestri, chapter 4, p.100.

4- Ibid, Fu, chapter 8, p.181.

5- Ibid, Silvestri, chapter 4, p.100&101.

قاضی دیگر متفاوت می‌شود. پرسش این است که قاضی در دستیابی به عدالت قضایی تا چه حد باید به فرمالیسم و شکل‌گرایی آیین دادرسی و تبعیت از ظاهر و شکل قواعد دادرسی عامل باشد؟ و تا چه حد باید مقررات شکلی را با توجه به جوانب عادلانه به کار برد؟

در روش لیبرالی حلّ دعوا و رفع اختلاف، اقدامات شکلی، هدفی در خود دارند و قاضی در این نظام‌های قضایی چاره‌ای جز اجرای مو به موی قواعد شکلی ندارد؛ یعنی در دادرسی لیبرال، هدف اصلی، اجرای مقررات شکلی است به همان صورتی که در قانون آمده و هدفی بیرون از آن در اعمال این مقررات نباید در نظر گرفته شود. آنها اگرچه چیزی نیستند و در خود اهمیتی ندارند ولی در عین حال قواعد بازی هستند که باید به صورتی دقیق و جزء به جزء رعایت شوند تا منصفانه بودن نتیجه تضمین گردد.

اما امروزه به نظر می‌رسد زمان زیادی از آن دوره گذشته که فرمالیسم قضایی به عنوان هدفی در خودش اعمال می‌گردید؛^۱ حتی در آلمان که از آن به عنوان پایگاه فرمالیسم یاد می‌شود دعاوی زیادی وجود دارد که به طرق مختلف این مهم را القا می‌نمایند که قواعد شکلی و اجرای شکلی قوانین دادرسی هم نه تنها نباید مانع از اجرای حقوق طرفین دعوا شود بلکه باید وسیله‌ی اجرای عدالت باشد؛ در واقع، عملکرد ابزاری دستگاه و عدالت قضایی (چنانکه بتنام از آن به عنوان صفت حقوق شکلی یاد می‌کند) هرگونه ارزش ذاتی و درونی را برای شکل محاکمه و دادرسی رد می‌کند یا حداقل تعادلی بین اجرای قواعد شکلی و اهدافی خارج از آن، جهت اداره و اعمال عدالت ایجاد می‌کند. اما اگرچه فرمالیسم و توسل زیاد به شکل و تشریفات دادرسی، امروزه حتی در مرتبه‌ی قوانین نوشته و با توجه به رویه‌ی قضایی دادگاه اروپایی حقوق بشر، مردود شمرده شده است در عین حال، در مورد شیوه‌های حقوق شکلی و اجرای قواعد شکلی، دشوار بتوان آن را پیشاپیش و از قبل، مضر قلمداد کرد یا آنچنان که در ایدئولوژی دوره‌ی شوروی سابق فرض می‌شد باید آن را به مرور، محدود و محو کرد.

حقیقت این است که فرمالیسم و توسل به حقوق شکلی در دادرسی، خود عاملی برای قطعیت و پیش‌بینی‌پذیری حقوقی می‌باشد و تا اندازه‌ای بر مفاهیم معتدلانه در رویکرد

1- Ibid, Uzelac, p.11.

دوم (یعنی اجرای سیاست‌های جامعه به عنوان هدف از دادرسی مدنی) قابل انطباق است.^۱

۲-۳) دعاوی ترافیعی و غیرترافیعی

قبلاً اشاره شد که دایره‌ی وظایف و عملکردهای دستگاه قضایی، ناحیه‌ی نسبتاً وسیعی را به خود اختصاص می‌دهد. در این میان آن چیزی که دارای اهمیت است و بر روی عملکرد قاضی تأثیرگذار خواهد بود تمیز میان اقدامات قضایی و غیرقضایی است؛ یعنی باید معلوم گردد قاضی چه موقع تصمیم‌گیری قضایی می‌کند و چه وقت تصمیم‌گیری او اداری محسوب می‌شود؟ در همین رابطه، کریستین کُلیر (ضمن اشاره به این مطلب که تعیین خط فاصلی که دعاوی ترافیعی را از دعاوی غیرترافیعی نشان دهد کار راحتی نیست) علت این مشکل را این می‌داند که شواهد حاکی از این امر است که معمولاً مقامات تقنینی در بسیاری از کشورها تصمیم می‌گیرند تا به حوزه‌ی امور غیرترافیعی، اموری را اضافه نمایند که قبلاً در این حوزه جای نمی‌گرفتند؛ درحالی‌که برابر تقسیمات حقوقی سنتی، این امور خصوصیت امور غیرترافیعی را هم ندارند.^۲ با وجود این، کُلیر سعی می‌کند تعدادی از موضوعات غیرترافیعی را نام ببرد و چند طبقه از این دعاوی را لیست می‌کند؛ موضوعاتی که به طور سنتی و از سابق، در حوزه‌ی حقوق مدنی قرار داشته و مقتضای این امور اگرچه دخالت فعالانه‌ی قاضی به نفع هر دو طرف دعوا است ولی قاضی در این دعاوی، در این موضع و مقام نیست که منافع طرفین دعوا را به طور کافی محافظت نماید از قبیل: اداره‌ی اراضی و ثبت‌های تجاری، ولایت، املاک و مستغلات، موضوعات مربوط به شرکت‌ها، ورشکستگی، اجرای قهری آرای دادگاه‌ها و برخی موارد دیگر.^۳

آلن یوزلاک به ما می‌گوید که حتی مواردی بیشتر از این، در حوزه‌ی قضایی کشور ایتالیا وجود دارد.^۴

۳-۳) عواقب انجام امور غیرقضایی در دادگاه‌ها

به طور کلی، اینکه دستگاه قضایی، محل مناسبی برای رتق و فتق امور غیرترافیعی به

1- Ibid.

2- Ibid, Koller, chapter 2, p.39.

3- Ibid, p.40.

4- Ibid, Uzelac, p.14.

شمار می‌رود، موضوعی است که جای بحث دارد. در همین رابطه پروفیسور ومبیر، نگرانی‌هایی را یادآور می‌شود که مربوط به کیفیت ورود و دخالت شاخه‌ی قضایی حکومت در موضوعات غیرترافی و امور غیرقضایی می‌شود و او از آن به «رسیدگی داوطلبانه‌ی قوه‌ی قضائیه»^۱ تعبیر می‌کند؛ جایی که قاضی، نقش اداری مهمی را بازی می‌کند.^۲

اگر قرار باشد با استانداردها و معیارهای بین‌المللی، ارزیابی صورت گیرد مطابق ماده‌ی ۱۰ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و همچنین ماده‌ی ۶ کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین، حق افراد جهت رسیدگی به دعاوی ترافی آنها توسط دادگاه‌ها اگر معوق مانده باشد نمی‌تواند به نهاد دیگری منتقل گردد و وقتی دادگاه‌ها را مشغول به امور غیرترافی می‌نمایند همین امر به تضعیف حق مردم برای دسترسی به نهادهای قضایی جهت حل اختلافاتشان می‌انجامد.

مطابق اصول قانون‌گذاری، دسترسی راحت، شفافیت و کارآمدی، از جمله برخی ارزش‌هایی هستند که برای عملکرد قوه‌ی قضائیه در نظر گرفته می‌شوند؛ اما در عمل، در اکثر نظام‌های قضایی، در غالب وظایف بسیار متنوعی که به دستگاه قضایی تحمیل شده است رسیدن به این ارزش‌ها غیرممکن شده است.

در نگاهی دقیق‌تر به این مسأله می‌توان از پیش، عواقبی بدتر را در نظر گرفت؛ چراکه از یک طرف افزایش وظایف و مسؤولیت‌های محوله به نهادهای قضایی، ای بسا منجر به سردرگمی برای مردمی شود که به سرویس‌ها و مراکز قضایی مراجعه کرده و آنها را مورد استفاده قرار می‌دهند و از طرف دیگر قضات هم همان‌گونه که در امور و تصمیمات خود مجبورند قواعد شکلی و آمره را به اجرا در آورند ممکن است نتوانند نقششان را با اهداف خاصی که برای رسیدگی به امور قضایی و غیرقضایی در نظر گرفته شده است ایفا نمایند و عملاً دچار دوگانگی در قضاوت شوند؛ زیرا اگرچه قضاوت و رسیدگی به امور ترافی، مستلزم اجرای انبوهی از تشریفات و مقررات پیچیده می‌باشد این طور فرض می‌شود که رسیدگی، در امور غیرترافی نسبت به دعاوی ترافی باید ساده‌تر و سریع‌تر بوده و کمتر جنبه‌ی تشریفاتی داشته باشد.

1- 'voluntary judicial proceedings'.

2- Ibid, Wambier, chapter 12, p.250.

قطعاً رسیدگی به امور غیرترافی اگر همراه با اجرای غلیظ و مفصلی از قواعد شکلی و تشریفاتی باشد نتیجه‌ی بد و غیرمطلوبی در بر خواهد داشت.

در این میان، مسأله‌ی مهم این است که اگر تعداد زیادی از پرونده‌هایی که توسط قضات رسیدگی می‌شوند در عمل، کار صرفاً اداری باشد، یک چنین تلقی و رویکردی در قضات، بر روی عملکرد و شیوه‌ی کاری آنان تأثیر خواهد گذاشت؛ حتی وقتی که به دعوی ترافی می‌پردازند که حزم، احتیاط، منطقی و تخصص قضایی خاصی می‌طلبد.^۱

اما سؤالی که در پایان این بحث، مطلب ما را به موضوع این مقاله مربوط می‌سازد این است که با اوصاف فوق‌الذکر، آیا مشغولیت قضات دادگاه‌ها به تعداد کمتر یا بیشتری از امور غیرترافی، تغییری در ارزیابی کلی نسبت اهداف دادرسی مدنی می‌دهد یا فقط باعث پیچیده‌تر شدن و اضافه شدن اهداف می‌شود؟

از نظر پروفیسور سیلوستری، مشغولیت شدید دادگاه‌ها در امور غیرترافی، محل انتقاد است و این امر، مشکلات چند جانبه‌ای را ایجاد می‌کند. مادام که حیطة‌ی موضوعات، درک ما را از اهداف دادرسی تحت تأثیر قرار می‌دهد نتیجه‌ی مهم دادرسی، هم موضوعات مربوط به حیطة‌ی دادرسی را تحت تأثیر قرار خواهد داد و هم شیوه‌ی رسیدگی به آنها را.^۲

اما در تحلیل نهایی باید تصدیق کرد اهدافی که حکومت برای نظام قضایی‌اش در نظر می‌گیرد باعث می‌شوند که دایره‌ی مسؤولیت‌ها و عملکردهای نهادهای قضایی، کوچک یا بزرگ شده و به امور غیرقضایی بیشتر یا کمتری هم مرتبط گردد؛ مثلاً در چین، هدف هماهنگ سازی اجتماعی، الزاماتی را بر دادگاه‌ها تحمیل می‌کند تا مسؤولان قضایی در هر پرونده، صرفنظر از ترافی یا غیرترافی بودنش ملاحظه کنند که اگر دعوا از طرق توافقی و میانجی‌گری قابل حل نباشد آنگاه به صورت خیلی استثنایی از طریق یک تصمیم قضایی، به آن رسیدگی نمایند؛ تصمیمی قضایی که مختارانه مورد موافقت طرفین دعوا و از طریق رسیدگی قضایی نمی‌باشد. در یک چنین حالتی، هدف مشخص در دادرسی مدنی در چین، تفاوت جالبی با امور قضایی در اروپا پیدا می‌کند؛ درحالی که در اروپا دستاورد اصلی و مهم محاکمه‌ی مدنی، صرفاً رسیدگی قضایی است (تا عنوان قانونی

1- Ibid, Uzelac, p.13.

2- Ibid, Silvestri, chapter 4, p.86- 92.

قابل اعمال به دعوا تعیین شود) دستاوردهای اصلی در محاکمه‌ی مدنی در چین، رتق و فتق دعاوی از طریق سازش و میانجی‌گری است؛ با این وجود، در پی اصلاحات اخیر، برخی همگرایی‌ها و همسو شدن‌ها بین این دو نظام قضایی قابل مشاهده است؛ یعنی درحالی که میانجی‌گری در سطح اروپا مطلوبیت و غلبه‌ی بیشتری پیدا کرده است اصلاحات دادرسی مدنی در چین از دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی به بعد جای بیشتری را برای قضاوت و رسیدگی قضایی به سبک سنتی در نظام قضایی آن کشور باز کرده است؛ هرچند که دادرسی‌های مدنی پیوند خورده با سبک غربی، کماکان در چین به عنوان عوامل مزاحم حقوقی قلمداد می‌گردند.^۱

۴-۳) اختیار قاضی در جمع‌آوری دلایل لازم

جدا از اینکه بحث‌ها در مورد حقیقت ابژکتیو (مطلق) در دادرسی مدنی اغلب یک زمینه و چارچوب ایدئولوژیک دارد، مسایل مهم‌تر امروزه به اختیارات و تکالیف دادرسی‌ها و قضات محاکمه مربوط می‌شود تا مشخص گردد که تناسب «اختیارات» و «تکالیف» مربوطه‌ای که قاضی در یک دعوا دارد باید به چه شکل ظاهر شود؛ یعنی با عطف نظر به این اصل که در نظام‌های لیبرال غربی، قاضی نقشی چون داور را به عهده دارد آیا او در انجام تعهداتش این اجازه را دارد که به طرفین، دستور به ارائه‌ی دلیل و مدرک بدهد و از آن مهم‌تر، آیا این اجازه یا تکلیف متوجه قاضی هست که فعالانه طرفین دعوا را تحریک به بیان حقایق و ایجاد دلایل و مدارکی کند که او برای انشای رأی نیاز دارد؟

اگر تعهد و الزامی چنین متوجه قاضی باشد تا راهنمایی‌هایی به طرفین دعوا بنماید و یا آنها را نصیحت یا تشویق کند تا همه‌ی مواد لازم شکلی را به نحو مقتضی ارائه دهند پس در این صورت، ما می‌توانیم عواقب یک چنین عملکردی را در ذهن خود تصوّر کرده و آن را مورد انتقاد قرار دهیم.

در همین باب، ویژگی نظام‌های قضایی اتریش و آلمان می‌تواند اشاره‌ای باشد به اینکه

1- Ibid, Uzelac, p.15.

سرعت و دقت در دادرسی مدنی با دخالت قضایی فعال در فرآیند جمع‌آوری دلایل و مدارک، ناهمخوان و غیرمنطبق نیستند.

از جهت دیگر در برخی حوزه‌های قضایی در کشورهای بلوک شرق پس از فروپاشی شوروی سابق مثل اسلوونی و کرواسی، گزارش شده است که دادگاه (و نه طرفین دعوا)، فعالانه مدارک و شواهد اخذ شده را بررسی و اقدامی جهت فراهم‌سازی و تدارک آنها می‌نماید؛ امری که منتج به برخی تعارضات سیستماتیک شده است. دادگاه عملاً وقتی با رفتار منفعلانه و سوءاستفاده‌گرانه‌ی طرفین دعوا مواجه می‌گردد خود را ملزم می‌دیده است که در جهت جلوگیری از به درازا کشیدن دعوا اقدام نماید. پایه‌ی استدلال دادگاه این بوده است که «دادگاه باید با تلاش بیشتر، محاکمه نماید و رسیدگی را تا آنجا ادامه دهد که به آنچه واقعاً رخ داده است پی ببرد حتی اگر طرفین دعوا در اظهار وقایع دعوا اقدامات لازم را به عمل نیاورند»^۱.

باوری که مسأله‌ی به دنبال حقیقت بودن قضایی را تحمیل می‌کند در نظام‌های حقوقی «کامن‌لا» با جایگزینی حقیقت حقوقی^۲ به جای حقیقت ماهوی^۳ حل می‌شود. شفاف‌سازی نسبت به همه‌ی داده‌های مورد اختلاف در نظام‌های حقوقی «کامن‌لا» معمولاً به عنوان تعهدی دیده می‌شود که کم و بیش منحصر به طرفین دعوا است.

از دوره‌ی اصلاحات وولف به بعد، روند رو به این سمت است که نه تنها بار جمع‌آوری دلایل بر دوش طرفین دعوا باشد بلکه طرفین ملزم می‌شوند تا لوازم شکلی محاکمه را در زودترین مرحله‌ی ممکن در ابتدای دادرسی (حتی قبل از آنکه محاکمه آغاز گردد) جمع‌آوری، ارائه و تأیید کنند.^۴

۵-۳) توقع ارباب رجوع

پی بردن به هدف نهایی دادرسی مدنی، ممکن است از طریق طرح سؤال از مقصد غایی و

1- Ibid, Uzelac, p.20&21.

2- "legal truth".

3- "material truth".

4- Ibid.

نتیجه‌ی عملکرد نظام قضایی این‌گونه مطرح گردد که آیا عملکرد دادرس و دادرسی مدنی باید به گونه‌ای باشد که در خدمت همه‌ی استفاده‌کنندگان و شهروندان در نظر گرفته باشد یا بر عکس، این شهروندان و دیگر اعضای جامعه هستند که باید در خدمت منافع دادرسی مدنی قرار بگیرند؟

این سؤال ممکن است سؤالی عوامانه و ظاهراً غیرعلمی در نظر آید، ولی به هر حال، خیلی از گزارش‌ها، مستقیم یا غیرمستقیم تأیید می‌کنند که می‌توان کارهای زیادی را انجام داد تا نسبت به نظام دادرسی یک کشور یک طرز تلقی ساده را تعیین و میان مردم رواج داد.

فضای حاکم بر یک نظام قضایی و نهادهایش نمی‌تواند از جو حاکم بر خواسته‌ها، توقعات و انتظارات مردم (که آن هم برگرفته از افق فرهنگی و شأن مدنی آنهاست) بی‌تأثیر باشد. دادگاه و قاضی در خلأ و در اتاقی در بسته به اجرای حکم و انشای رأی نمی‌پردازند که فارغ از چنین بستگی‌هایی باشند.^۱

سیاست‌مداران، اولین بار وقتی طرح قانون‌گذاری را می‌ریزند منافع مردم و افراد ذی‌نفع را در نظر دارند اما فرآیند قانون‌گذاری، بازیگران مهم دیگری همچون قضات عالی‌رتبه، اساتید متخصص و دادستان دارد که در نهایت باعث می‌گردد که نیات اولیه، اغلب در عمل، ضعیف شوند.^۲ بی‌خود نیست که کسی چون بیکر معتقد است که «احتمالاً غیر عادلانه نیست اگر بگوییم اهداف دادرسی مدنی تا حدی خودخواهانه مورد استفاده واقع می‌شود. در همین مسأله باید این مورد را در نظر گرفت که مفهوم استقلال قضایی، تنها فقط در سال‌های اخیر مطرح و رواج پیدا کرده است؛ یعنی همین اواخر معلوم شده است که نیازها و تقاضاهای اصحاب دعاوی در دادگاه‌ها باید از نظرات تخصصی قضات و وکلا مستقل باشد و قرار نیست قاضی، نظری داشته باشد که مطبوع طبع یک یا هر دو طرف دعا باشد.^۳ با همه‌ی این اوصاف، باید اذعان نمود که در حال حاضر، یک روش مرسوم

1- Ibid, p.27.

2- Ibid, Fu, Chapter 8, (p.167- 183).

3- Ibid, Backer, chapter 5, (p.105- 123).

(به طور صحیح یا غلط) که نشان می‌دهد کدامیک از نظام‌های دادرسی مدنی، سطح نیازهای ارباب رجوع را برآورده می‌نماید همانا انجام تحقیقات، نظرخواهی‌ها و پرسش‌نامه‌هایی است که رضایت خاطر مراجعین به دادگاه‌ها را نشان می‌دهد. در هلند، انجام چنین تحقیقاتی از ابتدای هزاره‌ی جدید به صورت مرتب انجام گرفته است. نتایج این تحقیقات به گونه‌ای نسبی، مطلوب بوده است؛ مثلاً: ۸۱ درصد از مراجعین به طور کلی رضایت خاطر دارند اما آنان در مورد مدت و طول رسیدگی‌ها، درک و همدلی که قضات از خود نشان داده‌اند و همچنین برخی مسائل خاص دیگر، کمتر اظهار رضایت نموده‌اند.^۱

تحقیقی مشابه هم در اتریش انجام شده است که کمی دارای ابهام می‌باشد؛ برای مثال: بر عکس دیدگاه معمول قوه‌ی قضائیه‌ی اتریش مبنی بر محاکمه‌ی سریع و کارآمد، یک نظرخواهی ترتیب‌یافته توسط کانون وکلا، نشان می‌دهد که ۸۶ درصد شرکت‌کنندگان فکر می‌کردند که رسیدگی‌های قضایی طولانی است یا «خیلی زیاد طول می‌کشد».^۲ اکثر نظرخواهی‌ها در اتریش و آلمان نشان می‌دهند حداقل در سطح متوسطی از رضایت خاطر (در آلمان ۶۰ درصد از جمعیت)، اعتماد قابل توجه و عادلانه‌ای به دادگاه‌ها دارند.

در مجموع، به نظر می‌رسد نظام‌های دادگستری مدنی کشورهای شمال و غرب اروپا، کمافی‌السابق کارشان را در ارتباط با مراجعین‌شان تا حدی خوب انجام می‌دهند. اما حتی در این کشورها هم کار، جای اصلاح و ارتقا دارد و اهدافی مثل استقلال قضایی، وضعیت مالی خوب و امنیت شغلی قضات هنوز بهتر از نیازها و خواسته‌های مراجعین محافظت و مراقبت می‌شوند.

وضعیت در برخی کشورهای دیگر خیلی بدتر است. در نظام‌های دادگستری مدنی که دارای عملکرد ضعیفی هستند حتی جای تحقیقاتی که از رضایت مراجعین به دادگاه‌ها به

1- Ibid, Van Rhee, chapter 3, (p.61- 79).

2- Ibid, Koller, chapter 2, (p.35- 61).

عمل می‌آید (که قطعاً دارای نتایج ضعیفی هم هست) خالی است. در هر حال در این کشورها احساس نارضایتی قوی وجود دارد.

معمولاً بحران، محرک خوبی برای انجام تغییرات است، اما انجام تغییرات هم ممکن است نیاز به گذشت زمان طولانی داشته باشد و تا سپری شدن آن زمان طولانی، جامعه ممکن است مجبور شود تا وضعیتی که به وجود می‌آید را تحمل نماید.^۱

۴) دادرسی در نظام حقوقی ایران

اما اگر قرار باشد تک تک موضوعات و مطالب قبلی بر نظام حقوقی ایران منطبق گردد این خود نیازمند تحقیق مستقلی است و از دایره‌ی بحث در یک مقاله بیرون است. با این همه، در این قسمت سعی می‌گردد به اختصار اهتمامی در این زمینه به عمل آید.

۱-۴) نظام غیرسکولار قضایی ایران

در ایران به موجب اصل ۱۵۶ قانون اساسی که در آن به وظایف قوه‌ی قضائیه اشاره شده است می‌توان تا حدی نشانی از اهدافی که قانون‌گذار برای دستگاه قضایی تعیین نموده است پیدا کرد. این اصل همچنین شباهت‌ها و تفاوت‌های نظام ایران را با دو رویکرد فوق نشان می‌دهد.

در این اصل، قوه‌ی قضائیه به عنوان پشتیبان حقوق فردی، مسؤولیت رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، تعدیات، شکایات، حل و فصل دعاوی و رفع خصومات را به عهده دارد. اما قانون‌گذار قصد نداشته است که توجه به حقوق فردی را از موضعی فردگرایانه چنانکه در کشورهای لیبرال معمول است اجرا نماید و منافع اجتماعی را معطل بگذارد. به همین خاطر به دنبال عبارت «پشتیبان حقوق فردی» به پشتیبانی از حقوق اجتماعی و تحقق عدالت اشاره می‌نماید. عبارت «احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع» هم که در همین اصل آمده است به خوبی نشان دهنده‌ی حمایت از حقوق اجتماعی و پرهیز از افراط در حمایت از آزادی‌های فردی می‌باشد.

1- Ibid, Uzelac, p.28.

بنابراین اگرچه جنبه‌ی دوّم اصل ۱۵۶ قانون اساسی، به نظام‌های کمونیستی و سوسیالیستی توجه دارد اما جانب حمایت از فرد، حقوق فردی و آزادی‌های مشروع فردی را نادیده نمی‌گیرد و از آن مهم‌تر، نظر به دینی و اخلاقی بودن نظام حقوقی ایران با مبنای اسلامی‌اش (اصل ۴ قانون اساسی)، رویکرد نظام حقوقی ایران نسبت به دادرسی در میان مردم، رویکردی اخلاقی است که در آن، عدالت محوریت دارد.

در جمع‌بندی کلی به نظر می‌رسد نظام‌های غربی اعم از لیبرال و غیرلیبرال، قابل تطبیق کامل بر نظام حقوقی ایران نیستند خصوصاً که نظام‌های غربی در هر شکلی، برخاسته از سکولاریسم، خصوصی‌سازی و به حاشیه راندن دین از عرصه‌ی اجتماعی هستند؛ امری که نتیجه‌ای جز سستی ارکان و اصول اخلاقی نداشته و نظام حقوقی را از مسیر اخلاقی که سزاوار انسان باشد منحرف می‌سازد.

۲-۴) امور غیرقضایی در دادگاه‌ها

مسأله‌ی دیگر در همین اصل ۱۵۶ ق.ا، اشاره به این مهم است که مسؤولیت قوه‌ی قضائیه، منحصر به دعاوی ترافعی و امور قضایی نمی‌شود، بلکه اخذ تصمیم و اقدام لازم در امور حسبیه که غیرترافعی و غیرقضایی است با نهادهای قضایی است. به نظر می‌رسد قانون‌گذار در اینجا همچون کشورهای دیگر، قصد حفظ منافع عمومی از طریق حمایت از افراد نیازمند به پشتیبانی همچون صغار و محجورین را داشته باشد.

۳-۴) مراجع اداری

البته نظام حقوقی ایران همچون همه‌ی نظام‌های دیگر، با مشکل کثرت و تنوع امور مواجه است. امروزه (خصوصاً بعد از جنگ‌های جهانی و رواج افکار سوسیالیستی و ملی شدن صنایع) دولت و حکومت ایران همچون بقیه‌ی کشورها برخلاف گذشته که فقط مأمور تأمین امنیت و عدالت بودند، تکالیف اقتصادی و اجتماعی زیادی بر عهده گرفته است و هدفش در همه حال، حفظ منافع عمومی بوده است. در این عرصه‌ی وسیع

عملکردها و فعالیت‌های دولت، ناگزیر تعارضی با حقوق و منافع خصوصی به وجود می‌آید^۱ که ممکن نیست مرجع رفع اختلاف در این موارد را باز قوه‌ی قضائیه بدانیم. در همین راستا مقنن، اقدام به تأسیس مراجع اختصاصی اداری در قوه‌ی مجریه کرده است تا در اختلافات به وجود آمده میان قوه‌ی مجریه و نهادهای آن از یک طرف و اشخاص خصوصی از طرف دیگر، این مراجع به قضاوت بنشینند.

بنابراین همه‌ی ترافعات و دعاوی ترافعی، در قوه‌ی قضائیه حل نمی‌شوند بلکه دسته‌ای از دعاوی، بیرون از نهادهای قضایی و در نهادهای دولت رسیدگی می‌شوند؛^۲ هرچند که این مراجع اداری زیر نظر نهادهای از قوه‌ی قضائیه به نام دیوان عدالت اداری (رکن دوم قوه‌ی قضائیه) فعالیت می‌کنند.^۳

با این ملاحظات به نظر می‌رسد اصل استقلال قوا مندرج در اصل ۱۵۶ علی‌رغم توجیهات مؤلفین، محفوظ نمانده است؛ چراکه استقلال قوا در این بحث به معنی انحصار حلّ دعا و قضاوت، در ید اقتدار قوه‌ی قضائیه است.^۴

۴-۴) رسالت اجتماعی

نکته‌ی دیگر در بند ۴ از اصل ۱۵۶ (مشابه اصول ۱۶۶ و ۱۶۷) می‌باشد که نوع دادرسی را در ایران مشخص می‌کند. در این بند ذکر شده است که قاضی، موافق قوانین به دعاوی رسیدگی می‌کند و الزام قاضی در این مورد در تفاوت آشکار با دادرسی لیبرالی - ترافعی بوده و نوعی محاکمه‌ی تفتیشی است. همچنین قانون‌گذار با ذکر عبارت «اقدام مناسب برای پیشگیری از وقوع جرم و

۱- رستمی، ولی و دیگران؛ دادرسی عادلانه در مراجع اختصاصی اداری ایران، چاپ اول، نشر گرایش، تهران، ۱۳۸۸، صص ۴۶-۴۷.

۲- همان؛ صص ۶۰-۶۱.

۳- همان؛ ص ۶۷.

۴- برای دیدن نظر مخالف ن.ک به همان؛ صص ۵۴-۵۵.

اصلاح مجرمین» (اگرچه جنبه‌ی کیفری دارد) در همین اصل و با توجه به دیباچه‌ی قانون اساسی، خواسته است که رسالت تربیتی و پیشگیرانه را هم بر امر دادرسی مترتب نماید؛ چنانکه در قوانین برخی کشورهای سوسیالیستی چنین است.

۵-۴) مدت دادرسی

در مورد مدت زمان مناسب برای محاکمه، اگرچه در فصل اول و دوم از باب ششم قانون ۱۳۷۹ آیین دادرسی مدنی (مواد ۴۴۲ تا ۴۵۳) مواعد و مهلت‌هایی در مراحل دادرسی ذکر شده است (حتی در ماده‌ی ۳۰۶ هم در مورد عذر موجه، پای این مسأله به میان آمده است) ولی هیچ یک از این مواد، دادگاه و قاضی را ملزم نمی‌کند تا در کار خود تسریع بنماید. این مطلب، از جمله اظهارات اساتید حقوقی و حتی مقامات قضایی ما است که «بزرگ‌ترین معضل موجود در تشکیلات دادگستری ما اطاله‌ی دادرسی است»؛^۱ خصوصاً که نظام قضایی ایران و کشورهای آسیایی، مثل کشورهای اروپایی، تحت نظارت یک دادگاه مافوق ملی مثل دادگاه اروپایی حقوق بشر نیست.^۲

۶-۴) هزینه‌ی دادرسی


در نظام سیاسی - حقوقی ایران، دستگاه قضایی برای کمک به بودجه‌ی حکومت، تأسیس نشده است و جنبه‌ی تجاری ندارد. در مورد هزینه‌ی دادرسی، در فصل اول از باب هشتم قانون ۱۳۷۹ آیین دادرسی مدنی و در ماده‌ی ۵۰۳ همان قانون، این امر به ماده‌ی ۳ قانون ۱۳۷۳ «وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین» ارجاع داده شده است. در این قانون، مبالغ بسیار ناچیزی برای اقامه‌ی دعوا در نظر گرفته شده است.

۱- محسنی، حسن؛ اصول تضمین‌کننده‌ی عملکرد دموکراتیک در دادرسی، شماره‌ی ۷۴، مجله‌ی دانشکده‌ی

حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۸۵، تهران، ص ۲۸۳.

۲- همان؛ صص ۲۶۹-۲۷۰.

البته در سال‌های اخیر، چند بار این هزینه‌ها مورد بازنگری قرار گرفته است که این در مقایسه با برخی از کشورها، بسیار ناچیز است و از این بابت باید دادرسی در ایران را مجانی تلقی کرد؛ ولی اگر در نظر آوریم که طرح دعوا در محاکم ایران، کاری تخصصی، تکنیکی و نیازمند تجربه‌ی وکلا باشد و آنها هم در مجموع، اجرت کمی از متقاضیان طلب نکنند با این حساب نمی‌توان هزینه‌ی طرح دعوا در ایران را ناچیز انگاشت. در این باره قطعاً اجرای جدی اصل ۳۵ قانون اساسی می‌تواند راهگشا باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه

ماحصل بحث آنکه، در نظام قضایی کشورهای لیبرال، مثل ایالات متحده، اتریش، هلند، آلمان و ایتالیا، هدف از دادرسی مدنی در امور ترافیعی، حلّ دعوا و حفظ حقوق فردی در اختلافات و دعاوی فی‌مابین است و در امور غیرترافیعی یا حسیبی، محافظت از منافع عمومی و مصالح جامعه است که این امر، حتّی‌المقدور با کمترین دخالت قاضی صورت می‌پذیرد. اما در کشورهای غیرلیبرال یا مارکسیستی، هدف از دادرسی، همواره (چه در امور ترافیعی و چه در امور غیرترافیعی)، حفظ منافع عمومی و مصالح حکومتی است و معمولاً قاضی در این کشورها در حکم داور بی‌طرف نیست. در این کشورها گاهی به دادرسی مدنی، رسالتی تربیتی و پیش‌گیرانه (مطابق قوانین چین و روسیه) داده شده است تا از ارتکاب مجدد تخلفات، جلوگیری نماید؛ یا آنکه گفته شده است دادرسی به قصد اجتماعی کردن و ارتقای سطح عدالت (مثل برخی کشورهای اروپای شرقی) یا ایجاد وحدت و هماهنگی (مثل چین و روسیه) در جامعه انجام می‌گیرد.

صرف‌نظر از این اشارات تطبیقی، دادرسی اصلاً و ذاتاً به منظور کشف حقایق و دلایل و به هدف ظهور وقایع دعوا برپا می‌گردد. بعد از این مرحله، آن زمان که رأی صادر می‌شود هدف از دادرسی اعطای حقّ محکوم‌له است. این امر اگر در مدّت زمان معقول و مناسب و نه با تأخیر و اطاله‌ی دادرسی انجام گیرد، هدف از دادرسی که جبران خسارت محکوم‌له می‌باشد برآورده می‌شود.

در این میان، چیزی که دقیقاً مشخص نیست اندازه‌ی مدّتی است که برای دادرسی لازم است، خصوصاً که در این ظرف زمانی، باید قوانین یک کشور در اهداف دادرسی‌اش مشخص کرده باشد که تا چه اندازه اجرای تشریفات دادرسی و قواعد شکلی و تا چه اندازه کشف دلایل و حقایق دعوا کفایت می‌کند. اموری که ای بسا در تخالف با هم قرار گرفته و مستقیماً به کارآمدی نظام قضایی ربط پیدا می‌کند و موضوع یک دادرسی منصفانه است.

کارآمدی و انصاف اگرچه از پیش شرط‌های دادرسی است ولی از این جهت می‌تواند جزء اهداف دادرسی مدنی قرار گیرد که این ویژگی می‌تواند به مجموعه‌ی فعالیت‌ها و اختیارات قوه‌ی قضائیه قوام و جهتی داده تا این نهاد، سرویس بهتری در خدمت مردم باشد.

در حال حاضر قوانین دو کشور هنگ‌کنگ و انگلستان به طور صریح، اصل دادرسی

کارآمد و منصفانه را مورد استناد قرار داده‌اند تا نهادهای قضایی را ملزم به اجرای دادرسی فوری، ارزان، ساده و روان کنند.

از طرف دیگر، اگرچه ظاهراً در اکثر کشورها، هدف از دادرسی، رسیدگی به همه‌ی دعاوی ولو کوچک و کم ارزش در نظر گرفته شده است ولی در برخی از نظام‌های قضایی (مثل اکثر کشورهای کامن‌لا و نروژ) عملاً اقامه‌ی دعوا، برای دعاوی با ارزش مادی کم، مقرون به صرفه نبوده و گزارش شده است که قوانین کشورها (به جز برزیل) از جهت رسیدگی به دعاوی چند طرفه و مرکب، دشوار و پیچیده است و دعاوی خاص، پیش‌بینی‌ها و مقررات لازم را ندارند.

اگر قرار باشد مردم، اختلافات با یکدیگر را نه از طریق مشورت و چوب و چماق و زور و به شکلی غیر متمدنانه در کوچه و بازار، بلکه به طریقی انسانی و اخلاقی در دادگاه حل کنند پس لازم است که از ارجاع برخی امور غیرقضایی و غیرترافی و خصوصاً بعضی امور اداری به دوایر قضایی جلوگیری شود.

اینکه در اکثر کشورها غیر از امور و دعاوی قضایی، به‌گونه‌ای فزاینده اموری ارجاع می‌شود که نه تنها قضایی نبوده بلکه سابقاً حتی در زمره‌ی امور غیرترافی هم نمی‌گنجد، این خود مانعی است تا اقدامات قوه‌ی قضائیه، به اهداف مورد نظر نرسد. نکته‌ی مبهم دیگر آن است که اگر یکی از ملاک‌های دادرسی کارآمد، رایگان بودن آن باشد پس شبه‌تجاری شدن برخی نظام‌های قضایی (مثل چین و اتریش) را چطور توجیه کنیم؟

نظر به این توضیحات، آشکارا ابهامی در هدف از دادرسی دیده می‌شود؛ خصوصاً که این اهداف در برخی موارد با هم در تعارض‌اند. این از جمله عناوینی است که نیاز هست تا مجدداً در مورد آن، در سطح بین‌المللی تأمل و تفکر صورت گیرد. حقیقت این است که دادرسی مدنی باید در خدمت منافع جامعه‌ی قرن بیست و یکم باشد و زبان حال جامعه‌ی جدید، خود اقرار دارد به اینکه انجام تغییراتی مهم در این زمینه ضرورت دارد. این تغییرات، خود نیاز به یک نقطه‌ی شروع دارد. بدون بیان روشنی از اهداف و درج آن در متون قانونی، دشوار بتوان برنامه‌هایی پخته و منسجم طراحی کرد.

فهرست منابع

الف) قوانین

- ۱- قانون اساسی مصوب سال ۱۳۶۸.ش.
- ۲- قانون آیین دادرسی مدنی مصوب سال ۱۳۷۹.ش.
- ۳- قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین، مصوب سال ۱۳۷۳.ش.

ب) کتابها و مقالات فارسی

- ۱- رستمی، ولی و دیگران؛ *دادرسی عادلانه در مراجع اختصاصی اداری ایران*، چاپ اول، نشرگرایش، تهران، ۱۳۸۸.
- ۲- محسنی، حسن؛ *اصول تضمین‌کننده‌ی عملکرد دموکراتیک در دادرسی*، شماره‌ی ۷۴، مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی، تهران، ۱۳۸۵.

ج) کتابها و مقالات انگلیسی

- 1- Damaška. M,(1986), *The faces of justice and state authority*. Yale University Press, New Haven.
- 2- Ewald. W, (1995), *Comparative jurisprudence (II): the logic of legal transplants*. Am J Comp Law 43:489.
- 3- Fernhout. F, (2008), *Formal rules in civil procedure and access to justice: striking a balance between excessive formalism and "anything goes"*. In: van Rhee CH, Uzelac A (eds) *Civil justice between efficiency and quality*. Intersentia, Antwerp, p.p. 207-216.
- 4- Kahn-Freund.O,(2007), *On uses and misuses of comparative law*. Mod Law Rev 37(1):1-27, 1974. Merryman JH, Pérez-Perdomo R, *The civil law tradition*, 3rd edn. Stanford University Press.
- 5- Teubner. G, (1998), *Legal irritants: good faith in British law or how unifying law ends up in new divergences*. Mod Law Rev 61(12):11-32.
- 6- Uzelac.A,(2014),ed, *Goals of Civil Justice and Civil Procedure in Contemporary Judicial Systems*. Springer.

- 7- Uzelac. A, (2006), *The rule of law and the Croatian judicial system: court delays as a barrier on the road to European accession*. In: Frosini JO, Lupoi MA, Marchesiello M (eds) *A European space of justice*. Longo, Ravenna, p.p. 87-108.
- 8- Uzelac. A ,(2010), *Survival of the third legal tradition?* In: Walker J, Chase O (eds) *Common law, civil law and the future of categories*. Lexis Nexis, Markham, p.p. 377-396.
- 9- Zuckerman. A, (2009), *The challenge of civil justice reform: effective court management of litigation*. City Uni Hong Kong Law Rev 1(1):49-71.



Goals of Civil Procedure

Hamidreza Siyadat*

Received:9/2/2015 Accepted:2/3/2015

Abstract:

The objective of this paper is related to the goals of civil justice to find out how these goals are different among national legal systems in terms of their political ideologies. While political system of a country is liberal, civil procedure will obtain dispute-resolution nature to solve the conflicts between individuals. But, in non-liberal civil justice, common to the most of communist countries, the goals of procedure might be defined, not as conflict-solving instrument, as implementation of social goals, functions and policies.

Keywords: Judicial formalism, Adversarial litigation, liberal judicial system, Justice procedures, formal justice, Efficient judicial system, fair proceeding.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* M.A international law at University of Kent, England.
hamidrsiyadat@yahoo.com